

آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۳ ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۸

۲۰۸

دوماهنامه
آینه پژوهش

مهر و آبان ۱۴۰۳
سال سی و پنجم، شماره چهارم

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.4 Oct - Nov 2024

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

208

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

«مُقْبِلِ آنِسْتِ كِه ...» (بازخوانی و تَصْحِیحِ بَیْتِی از مُفْرَدَاتِ سَعْدِی) |
گیبون، محمد (ص) و اسلام | چاپ‌نوشته (۱۵) | پاره‌ای از یک تفسیر
ناشناخته معتزلی، احتمالاً از سده چهارم یا پنجم هجری | میهمانان تازی
گوی فرهنگستان ایران | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به
نشریات آن عصر (۱) | فارسیات | رباعیات منسوب به افراد خاندان جوینی
در منابع کهن | ناهیدن (اقتراح) درباره یک واژه دشوار و ناآشنا در
شاهنامه) | یادداشت‌های حاشیه‌متون فارسی و عربی (۲) | خراسانیات
(۱) | نوشتگان (۹) | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۱) | طومار (۷) | درنگی بر
جدیدترین ترجمه انگلیسی کتاب شریف نهج البلاغه | حدود مفروض،
حدود ممکن، حدود مقبول | آینه‌های شکسته (۵) | بررسی فهرست
کتاب‌های فارسی چاپ سربی کتابخانه کنگره آمریکا | میرلوحی سبزواری
و جعل دو کتاب انیس المؤمنین و کفایة البرایا | شرح و تصحیح کلیله و
دمنه در بوتۀ نقد | **نکته، حاشیه، یادداشت**

پیوست آینه پژوهش | کلام شاهانه / ملوک‌الکلام، کتابی چنددانشی از عصر میانی قاجار

جوینا جهانشین | رسول جعفریان |
مجید حبیبی | مرتضی کریمی‌نیا |
سید محمدحسین میرفتوحی |
رفیقه قراهنسا | احمد مهری
دامغانی | ترجمه منوچهر روزبه
فرد | علی رحیمی واریانی | سجاد
آینلو | سیداحمد رضا قائم‌مقامی |
امید حسینی نژاد | میلاد بیگلری
اریا طیبی | سیدعلی کاشفی
زانی | تهران | علی رادا | حبیب
خاندان | سیدعلی کاشفی
خاندان | سیدعلی کاشفی
طوقه | امیررضا میرزا | سیده
زاده | امیررضا میرزا | سیده
انصاری | نیلوفر بهرام‌زاده | معین
کاظمی | حبیب زانی | تهران

پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش



Jap.isca.ac.ir

گیبون، محمد (ص) و اسلام

مروری بر فصل پنجاهم کتاب تاریخ زوال و انحطاط امپراتوری روم
از ادوارد گیبون (۱۷۳۷-۱۷۹۴م)

رسول جعفریان

| ۶۶ - ۲۵ |

۲۵

آبینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

چکیده: زمانی که جنبش روشنگری اروپا در قرن هیجدهم بالا گرفت، شماری از مورخان و علاقه‌مندان مطالعات حوزه شرق، در مقابل تعصبات قرون وسطایی کلیسا به پاخواستار و موضع متعادل‌تری به اسلام در پیش گرفتند. آنان کوشیدند با مراجعه به منابع عربی و به‌کارگیری روش‌های علمی، خود را از بند تعصبات هزارساله اروپا خلاصی بخشند. نتیجه این حرکت، نگارش آثاری درباره اسلام و حضرت محمد (ص) شد که نگاه واقع‌بینانه‌تری به تحولات دوره آن حضرت و بعد از آن داشت. و اما از سوی دیگر، نویسندگان عصر روشنگری، انتقاداتی به مسیحیت داشتند که پاره‌ای از آنها بر بخشی از مسائل ایمانی دین اسلام نیز به کار گرفته می‌شد. با این حال و در مجموع این تحول، حاوی یافته‌های جدیدی بود که ارزش مرور کردن دارد. در این مقاله، فصل پنجاهم کتاب تاریخ زوال و انحطاط امپراتوری روم را که در ترجمه فارسی این کتاب نیامده است، مرور خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها: ادوارد گیبون، تاریخ زوال و انحطاط امپراتوری روم، تاریخ اسلام، محمد (ص)، سیره نبوی.

Gibbon, Muhammad (PBUH), and Islam

A Review of the Fiftieth Chapter of *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*, by Edward Gibbon (1737-1794 CE)

Rasoul Jafarian

Abstract: During the rise of the European Enlightenment in the 18th century, a number of historians and enthusiasts of Oriental studies stood against the medieval biases of the Church and adopted a more balanced perspective towards Islam. They sought to free themselves from Europe's thousand-year-old prejudices by referring to Arabic sources and applying scientific methodologies. This movement resulted in the creation of works on Islam and Prophet Muhammad (PBUH) that provided a more realistic view of the events during and after his time. However, Enlightenment writers also critiqued Christianity, and some of these criticisms were occasionally applied to certain aspects of Islamic faith. Nonetheless, this shift introduced new insights that are worth examining. This article reviews the fiftieth chapter of *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*, which is not included in the Persian translation of the book (Tehran, 1970).

Keywords: Edward Gibbon, *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*, Islamic history, Muhammad (PBUH), prophetic biography.

مقدمه در باره مستشرقان و اسلام

درباره شرق شناسان و نگاهشان به دنیای اسلام، در بیش از یک قرن ونیم گذشته، بارها نوشته شده است. این نوشته‌ها بیشتر با دید منفی و نه مثبت ارائه شده‌اند. با این وجود همواره از دیدگاه‌های مثبتی که در آثار شرق شناسان غربی، درباره اسلام و حضرت محمد(ص) آمده، استقبال شده است. طبعاً درباره دیدگاه‌های منفی نیز نوشته‌های نقدآمیز فراوان است؛ آثاری که بیشتر آنها با حس حمایت و جانبداری از اسلام و شرق اسلامی نوشته شده و غرب متهم به تحقیر و بی‌توجهی به واقعیت‌های شرق اسلامی شده است. بخشی از منازعه میان این دو نگاه را به‌ویژه در شکل علمی آن، در دو کتاب شرق شناسی ادوارد سعید و دانش خطرناک شرق شناسی و مصایب آن از رابرت اروین می‌توان ملاحظه کرد.

شاید نوشته‌های غربی‌ها را بتوان از حیث محتوا دو دسته کرد؛ نخست آنچه از انواع موضوعات تاریخی درباره‌اش تحقیق کرده و سعی کرده‌اند بشناسند. اعتبار این مباحث و خروجی آنها به سوژه محل بحث، زاویه دید و نیز اخلاق علمی پژوهشگر مربوط است؛ اما به هر حال هدف این است که موضوعی را واکاوی کنند. موضوع، ممکن است بحثی در تاریخ اجتماعی و سیاسی، نقادی یک رخداد که رخ داده است یا نه و اگر رخ داده چگونه رخ داده و مسائلی از این قبیل باشد. این قبیل نوشته‌ها با این رویکرد همواره می‌توانسته بدون زاویه دید جانبدارانه و متعصبانه باشد. نوشته‌های یادشده و از این قبیل، همواره مورد استفاده بوده‌اند و اغلب سبب بهبود تحقیقات خود مسلمانان در آن موضوعات شده است. دسته دوم از آثار شرق شناسان، به موضوعاتی پرداخته و زاویه دیدی را برگزیده‌اند که جنبه‌ای از سوگیری مذهبی و اخلاقی در آن دیده می‌شود؛ این قبیل پژوهش‌ها نوعی تاریخ جهت‌دار و سوگیرانه است؛ یعنی تاریخ به همراه نوعی نگاه تحلیلی و مقایسه‌ای و چیزی مانند آن، از جمله ارزیابی اخلاقی یا سیاسی. پیداست که از یک محقق غربی انتظار فکرکردن مانند یک مسلمان نیست، هرچند آدمی دوست دارد بگوید در این موارد نیز داشتن یک موضع علمی، می‌تواند در بازتاب آن مطلب مؤثر باشد؛ برای مثال وقتی درباره شخصیت حضرت محمد(ص) صحبت می‌شود و جنبه‌های شخصی زندگی او مورد توجه و بازبینی قرار می‌گیرد و چه بسا از انگیزه‌های او بر اساس رفتارهایی بحث می‌شود که تاریخ گزارش کرده است، همواره ممکن است

دیدگاه‌هایی ابراز شود که از نوع دوم به شمار آید. طبعاً می‌تواند انگ تعصب ضد دینی هم بخورد؛ دیدگاهی که یک مسلمان معتقد نمی‌تواند آن را بپذیرد، مانند اینکه بحثی درباره ازدواج‌های پیامبر و به ویژه ازدواج با زینب بنت جحش باشد. بدین ترتیب وقتی متنی را از یک محقق فرنگی می‌خوانیم، باید این دو جهت را از یکدیگر تفکیک کنیم، گرچه در بسیاری از موارد مرز بین این دو وجه مبهم است.

به طور خاص تحقیقات و نوشته‌ها درباره پیامبر (ص) از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست؛ همچنین موضوعاتی چون قرآن و آنچه به تقدس برخی از اطرافیان رسول (ص) مربوط می‌شود، از همین حساسیت برخوردار است. در میان این مسائل، حقیقت «نبوت و وحی» و «صداقت» پیامبر یکی از حساس‌ترین نکات است. اینکه پژوهشگر فرنگی در اصل به نبوت باور ندارد و طبعاً صداقت را مفروض نمی‌گیرد، منشأ مسائلی می‌شود که برای یک مسلمان تحمل‌شدنی نیست؛ اما برای او هیچ راهی هم جز این وجود ندارد. یک فرنگی می‌تواند بحث خود را به گونه‌ای مرتب کند که نیازی به این مفروضات نباشد؛ اما همه پژوهشگران فرنگی یک قالب مشخص شخصی و پژوهشی ندارند، بلکه آنها نیز بر مبنای میراث هزار و سیصدساله مسیحی، علیه اسلام و حضرت محمد (ص) عمل می‌کنند و طبیعی است که آن میراث بر افکار آنها تأثیر دارد. همچنین کمتر محقق تاریخی است که بتواند ذهنش را به طور کامل و در بست خالی از این قبیل قضاوت‌ها کند؛ همه در روزگار خود هستند و در مقایسه آن با گذشته تاریخی که بحث می‌کنند، قضاوت‌هایی خواهند کرد.

آنچه پژوهشگر غربی درباره اسلام ملاحظه می‌کند، تحولی بزرگ و انقلابی در مقطعی مهم از تاریخ است که بر بستری از فرهنگ و تمدن و ادیان مختلف روی داده است. او با آموزه‌هایی روبروست که در این تحول انقلابی مطرح شده و مهم‌تر از همه با کتابی به نام قرآن که دربرگیرنده بیش از شش هزار آیه است و فصل مهمی در تاریخ و فقه و نظام حقوقی است. به طور طبیعی هر پژوهشگری حتی مسلمان، باید پاسخ شمار زیادی پرسش را درباره اساس اینها داشته باشد و روشن است که پاسخ‌های یک مؤمن و یک نامؤمن متفاوت خواهد بود و چاره‌ای هم جز این وجود ندارد. یک مؤمن با ترکیبی از «کلام-تاریخ» متناسب با جایگاه خود و اطرافانش در این باره می‌نویسد؛ اما نامؤمن «علم کلام» را ندارد و طبعاً نمی‌تواند به این روش پایبند باشد، نهایت باید به علم تاریخ وفادار

باشد؛ یعنی اولاً تلاش کند فقط برای روشن شدن گذشته تلاش کند؛ ثانیاً از رویکرد نسبتاً واقع‌بینانه استفاده کند که مشترک با مخاطبان عامش از همه قشرها - حتی مسلمان - باشد؛ همچنین به روش‌های پژوهش تاریخی از نظر شاهد و منبع و توان آن شاهد برای استنباط و اظهار تاریخی پایبند باشد.

آثار تاریخی پژوهشگران غربی از عصر روشنگری، یعنی از قرن هجدهم به این سو تفاوت جدی با دوره پیش از آن دارد؛ دلیل آن تغییر در شیوه تفکر این پژوهشگران است که به تدریج از تعصبات دینی کلیسایی فاصله گرفته‌اند و حتی به معارضه با آن برخاسته‌اند. همچنین در حوزه تاریخ، مفهوم تحقیق تغییر یافته و آنان از روش‌های علمی جدی‌تری برای کشف و گزارش گذشته استفاده می‌کنند؛ حتی بسیاری از آنان از بغض کلیسا، می‌کوشند از اسلام در جایگاه رقیب اصلی مسیحیت، ستایش بیشتری کنند. این یک قاعده نیست، اما موارد فراوانی مؤید آن وجود دارد؛ درحالی‌که همچنان در همین قرن و بعد از آن نوشته‌هایی در نقد اسلام وجود دارد و طبعاً برای آنها از تجربه‌های دنیای اسلام، آثار ترجمه شده از عربی به زبان‌های فرنگی و نیز بر اساس دسترسی‌های بیشتری که به دنیای اسلام وجود دارد، استفاده می‌شود. از این قبیل آثار، تعداد کمی به عربی و تقریباً بسیار کمتر از آن به زبان فارسی ترجمه شده است. بنابراین هنوز هم می‌توان درباره نوشته‌های شرق‌شناسان از قرن هجدهم به بعد تحقیق کرد و نوشت و نشان داد که آنان چه مسیری را در این قبیل نوشته‌ها دنبال کرده‌اند.

صرف نظر از آنچه گفته شد، اگر ما نگاه تاریخ‌نگارانه مسلمانان را نگاه از درون بدانیم، می‌توانیم نگاه شرق‌شناسان را نگاهی از بیرون تعریف کنیم. هر کدام از این دو نگاه به جنبه‌هایی از مسئله توجه نشان می‌دهند که دیگری غالباً به آن توجه ندارد. در این سو ما نگاه‌های مسلمانی را داریم و می‌دانیم که نویسندگان مسلمان آنچه از تاریخ اسلام می‌خوانند و می‌نویسند، اگر از روی اعتقاد باشد، صورت خاص خود را دارد و جهت‌گیری آن روشن است. چنان‌که گذشت، در اینجا ادبیات خاصی وجود دارد که نوعی ترکیب کلام و تاریخ یا به‌رروی تاریخ‌نگاری دینی است. البته میان این قبیل افراد، تفاوت‌هایی وجود دارد و ممکن است برخی با دل‌بستگی بیشتر بنویسند و کسانی صراحت بیشتری در گزارش‌های تاریخی داشته باشند؛ حتی سطح اعتقاد و باور آنها متفاوت است. سیره‌نگاری شیعی با سیره‌نگاری سنی تفاوت‌های خاص خود را در انتخاب رویدادها، تصحیح یا تکذیب و

تنقید آنها و نیز ادبیات خاص خود را دارد. یک اخباری و یک عقل‌گرا هر دو مسلمان‌اند، اما یکسان نمی‌نویسند و میان آنها تفاوت آشکاری در گزارش وقایع وجود دارد. کسانی هستند که بسیاری از اخبار تاریخی و دینی را نادرست می‌دانند و حاضر به قبول آن نیستند؛ در حالی که برخی چنین موضعی ندارند. بدین ترتیب حتی مورخان مسلمان نیز در سطوح مختلف، به سیره می‌پردازند و در تنقیح و تصحیح و تنقید اخبار رویکردهای متفاوتی دارند. این تفاوت در حدی است که برخی، برخی دیگر را نمی‌پذیرند و هر گروه، دیگری را خارج از «راه صواب» می‌شمارند.

از جمع مسلمانان که خارج شویم، آثاری که نامسلمان می‌نگارد، هیچ‌کدام از تقیدات را ندارد و با فیلترها و صافی‌های دیگری به رویدادهای تاریخی از یک طرف و تصویرسازی و نتیجه‌گیری از سوی دیگر می‌پردازد. طبعاً نمی‌توان انتظار داشت در حوزه «تاریخ دینی» نگاه همان متدین را داشته باشد؛ ممکن است به اخباری اعتماد کند که اساساً مقبول نگاه مؤمنانه نیست؛ همچنین در تفسیر و تحلیل رویدادها، خود را آزاد می‌بیند و به همین دلیل نکاتی را می‌آورد که مقبول مؤمنان به آن دین نخواهد بود. این امر اختصاصی به اسلام ندارد، بلکه در منازعات بین‌الادیانی همواره همین نگاه وجود دارد. هم‌زمان نگاه لائیک که به هیچ‌آیینی باور ندارد، در این باره صریح‌تر خواهد بود. نویسندگان از قرن هجدهم تا امروز که قرن بیست و یکم است، از نظر باور به ارزش‌های اجتماعی و سیاسی، تفاوت‌های زیادی دارند. همه این باورها در تحقیق و تحلیل گذشته، تأثیر خود را خواهد داشت. بماند که ارزش‌های اخلاقی ثابتی هم وجود دارد که دیروز و امروز نمی‌شناسد و آنچه هست اینکه همه این باورها، چه آنها که ثابت هستند و چه آنها که نسبی و متغیرند، در تحلیل آثار گذشته اثرگذارند.

ما چه نوع بهره‌ای از آن خواهیم داشت؟ اولاً در حوزه وظیفه اصلی تاریخ که کشف وقایع است، تحقیقات هر کسی می‌تواند نتایج سودمندی داشته باشد؛ تحقیقاتی که هیچ ربطی به جنبه‌های مذهبی ندارد. اگر یک استاد متخصص تاریخ با روش‌های علمی جدی در این زمینه‌ها کار کند، نتیجه کارش همیشه این سودمندی را دارد که می‌تواند جنبه‌های ناشناخته‌ای از تاریخ را آشکار کند. این امر درباره همه حوزه‌های تاریخی، از جمله تاریخ ایران هم صادق است. در دو-سه قرن گذشته، تحقیقات مهمی از سوی شرق‌شناسان درباره تاریخ ایران انجام گرفته است و جنبه‌هایی از آن کشف شده که

پیش از آن هیچ توجهی به آنها نشده بود. درباره اسلام نیز این امر صادق است، به ویژه که بسیاری از متون اصلی تاریخی و ادبی در حوزه تاریخ اسلام را مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های غربی تصحیح و منتشر کردند. بنابراین تا اینجا ما سرمایه خوبی در اختیار داریم، هر چند مرز آنها با مسائل دیگر، قدری ابهام دارد و باید دقت کرد.

از سوی دیگر تقویت دانش تاریخ با نظریات اجتماعی یکی از مرزهایی است که ضمن پیش برد تحقیقات تاریخی، سبب برآمدن اختلاف نظرهایی شده است. اولاً این نظریات اجتماعی، گاه بسیار متفاوت با یکدیگر است و هر کدام تصویر متفاوتی از دیگری ارائه می‌دهد. ثانیاً پاره‌ای از آنها آشکارا جنبه ضد دینی دارد و به هیچ‌روی حاضر به پذیرش هیچ نوع باور دینی، اعم از اسلام یا مسیحیت و یهودیت نیست. خروجی آنها در گزارش تاریخ، صورت مقابله با باورهای دیندارانه پیدا می‌کند.

دامنه این بحث، بسیار مفصل و ابعاد آن گسترده است. به این نوع مشکلات، می‌توان بحث درآمیختن بحث‌های تاریخی - تحقیقی را با مسائل استعماری و انگیزه‌های خاص آن حوزه هم مطرح کرد. این بخش به ویژه سخت سبب بدبینی مسلمانان شده و سبب شده است تا مسلمانان از آغاز در مقابل این قبیل آثار موضع منفی بگیرند. وقتی مسلمانان در میان مطالب شرق‌شناسان نکاتی می‌بینند که آشکارا حالت نقد به رسول(ص) یا برخی دیگر از شخصیت‌های مقدس مسلمانان دارد، مقاومت‌شان سخت‌تر می‌شود. در مواردی هم که تردید دارند، باز آنها را کنار می‌گذارند و از مطالعه آنها پرهیز می‌دهند.

همه این مسائل که اشاره شد و بسا نکات دیگر، سبب شده است تصویری از آثار شرق‌شناسان میان مسلمانان به وجود آید که به مثابه یک گفتمان ویژه با علایق خاص است. شاید در اصل هم همین‌طور باشد؛ اما به هرروی تلقی دو طرف از آن هرکدام از ناحیه خود آنهاست. هیچ‌کدام نمی‌توانند دقیقاً زبان یکدیگر را دریابند؛ چون در دو پارادایم فکر می‌کنند؛ اما در این سو حساسیت دیندارانه به قدری است که تاب تحمل بسیاری از آن مباحث را ندارند و گاه انتشار یک اثر، شامل کتاب یا مقاله یا حتی اثر هنری یا مشابه آن، سبب عصبانی شدن آنها می‌گردد. نباید پنهان کرد در غرب و طی دو - سه قرن اخیر، آثار کم‌ارزشی نیز برخی از عوام شبیه عالم منتشر کرده‌اند که ارزش علمی

ندارد. ترجمه این آثار ضعیف نیز سبب شده است منتقدان در این سو حساسیت بیشتری نشان دهند.^۱

توجه غربی‌ها در قرون وسطی به حضرت محمد (ص) بیشتر بر اساس نگاه نقادانه و جدلی بود؛ به عبارتی نگاه علمی و آکادمیک نبود. اما از زمانی متأخر و بیش از همه از قرن هجدهم به بعد، آثار متفاوتی درباره پیامبر و اسلام نوشته شد. این آثار از لحاظ روش و نگاه متفاوت با آثار جدلی قدیمی بود؛ اما آثار جدید تحت تأثیر عصر روشنگری، معقول‌تر نوشته می‌شد و از نظر زمانی نیز هرچه از نظر زمانی جلوتر بیاییم، آثار تا اندازه‌ای جدی‌تر می‌شود. افزون بر اینکه نگرش اروپا عقلی‌تر می‌شود، این نگرش در تحقیقات تاریخی اثر می‌گذارد و منابع تازه‌ای درباره اسلام و جوامع اسلامی در اختیار نویسندگان عصر روشنگری قرار می‌گیرد. شرحی از سیر مباحث مطرح شده در غرب درباره حضرت محمد را در کتاب محمد در اروپا (مینو صمیمی، ترجمه عباس مهرپویا، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶، ۵۱۹ ص) می‌توان ملاحظه کرد. در واقع با گسترش ترجمه آثار عربی به زبان‌های اروپایی، نوشتن سفرنامه‌ها و گزارش وضع مسلمانان و عقاید آنان و نیز رفت و آمد میان مناطق مختلف، اطلاعات بیشتری در اختیار کسانی قرار گرفت که در غرب به این مسئله توجه می‌کردند و به صورت مستقل یا مشتمل آثاری درباره تاریخ دنیای اسلام می‌نوشتند. توجه کنیم که تنها در دوره صفوی، ده‌ها سفرنامه درباره ایران نوشته شد و در هر کدام اینها چه مقدار اطلاعات درباره باورهای مذهبی ایرانیان به غرب منتقل گشت. این وضع درباره بسیاری از مناطق دیگر از دنیای اسلام نیز وجود داشته است. همچنین کتاب‌های زیادی از مناطق اسلامی به غرب منتقل شد و آثار عربی فراوانی در کتابخانه‌های واتیکان و پاره‌ای از دانشگاه‌ها جمع‌آوری شد؛ افزون بر اینها، مؤسسه‌های شرق‌شناسی و انتشاراتی، توجه تازه‌ای به تحقیق و نشر آثاری در این زمینه پیدا کردند. تحول در آثار سیره و اسلام در قرن نوزدهم باز هم تحقیقی‌تر و کم‌وبیش جدی‌تر شد. معنای این حرف این نبود که غربی‌ها تحت تأثیر نگره‌های قرون وسطایی نبودند؛ نه تنها همچنان متأثر بودند، بلکه بر اساس روش‌های عقلی جدید و فلسفه‌های اجتماعی و الهیاتی تازه، انتقادهای جدیدی هم درباره اسلام و حضرت محمد (ص) در آثار آنان ظاهر شد. با این وجود از بخش مهمی از انتقادهای قدیمی به اسلام و پیامبر عبور کرده بودند.

۱. برای بحث درباره جنبه‌های دیگر مواجهه مسلمانان با شرق‌شناسی، بنگرید به: «مواجهه ما با شرق‌شناسی»، مقالات و رسالات تاریخی، دفتر دوازدهم، ص ۵۵۷ - ۵۸۴.

در میان همه این مسائل، باید توجه داشت مستشرقان فرنگی به هیچ وجه اعتقاد به نبوت نداشتند و برای توجیه جنبه‌های دینی اسلام، باید متوسل به رویکردهای تطبیقی اسلام و فرهنگ یهودیت و اسلام می‌شدند و عقاید آن را برگرفته از فرهنگ‌های قدیمی معرفی می‌کردند. این نگاه حتی در آثاری که تا قرن بیستم و تا این اواخر نوشته شده و می‌شود، وجود دارد. در میان آثار فراوانی که این سال‌ها درباره مطالعات قرآن‌شناسانه بر اساس تحقیقات بایبلی انجام گرفته است، به روشنی می‌توان این گرایش‌ها را دید. در کنار همه اینها باز باید بر این نکته تأکید کرد که میان شرق‌شناسان در تمام قرن نوزدهم تا بیستم، افرادی وجود داشتند و دارند که شیفته پیامبر و اسلام شدند و گاه با وجود خواست کلیسا، کوشیدند چهره مثبتی از رسول (ص) ارائه دهند. در سه دهه اخیر شاهد آثار متعددی از خانم آن ماری شمیل (م ۲۶ ژانویه ۲۰۳۳) بوده‌ایم که با همین رویکرد نوشته شده است.

درباره ولتر (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)

اندکی به عقب برگردیم. ما باید درباره فضای قرن هجدهم سخن بگوییم که گیبون در آن عصر می‌زیست. کسی را که می‌توان با او مقایسه کرد، ولتر است که درباره اسلام و حضرت محمد (ص) فراوان نوشت. تمام این نوشته‌ها را زنده‌یاد جواد حدیدی در کتابی با عنوان اسلام از نظر ولتر (تهران، کانون انتشارات جوان، ۱۳۵۱) گرد آورده است. او در بخش اول کتاب، درباره عقاید و اظهاراتی سخن می‌گوید که در قرن هجدهم درباره دین اسلام در اروپا به ویژه فرانسه رواج داشت. حدیدی باورمند است در این قرن، نویسندگان دو گروه بودند؛ گروهی که همان روش سنتی ارباب کلیسا را دنبال می‌کردند و «بهتان‌هایی بس بزرگ بر محمد می‌نهادند و داستان‌هایی بس ناروا به او نسبت می‌دادند. گروهی از اینها، حضرت را دجال آخرالزمان می‌نامیدند و بر این باور بودند که او دستخوش مرض صرع و امراض روحی و وسوسه‌های شیطانی بوده و در این باره داستان‌ها می‌بافتند» (ص ۵-۶)؛ اما گروهی دیگر بر نوشته‌های پیشین علیه اسلام و حضرت محمد (ص) اعتماد نکردند، در پی فراگرفتن زبان عربی برآمدند تا از راه متون اصلی اسلام را بشناسند. سال ۱۶۴۱ نخستین ترجمه فرانسه قرآن به وسیله دوریه انتشار یافت و طی سال‌های ۱۶۷۱ - ۱۷۳۴ پنج مرتبه به چاپ رسید. پریدو و ماراچی در این قرن، چهره جدیدی از حضرت محمد (ص) به تصویر کشیدند و گسترش دین او را به

روشی جدید توجیه کردند (ص ۷). حدیدی اشاره می‌کند پاره‌ای از سفرنامه‌های اروپاییان زندگی متمدنانه مسلمانان را ستایش کردند و این هم تأثیر خود را بر اصلاح افکار اروپایی‌ها به دنیای اسلام گذاشت. به تدریج در نوشته‌های جدید، جملاتی دیده شد که از حضرت محمد (ص) ستایش شده بود: «محمد طبعی سلیم داشت و مردی خردمند بود. من نمی‌خواهم او را بستایم، ولی از سوی دیگر نمی‌توانم او را نابغه فرق بشری تصور ننمایم». حدیدی شماری از این تعابیر را از آثار تألیف شده از قرن هجدهم نقل می‌کند که بسیار فراوان است (ص ۸-۱۰)؛ از جمله: «ما بیهوده سعی کرده‌ایم مسلمانان را رسوا کنیم؛ آنان فضایی دارند که ما باید بر آنها رشک بریم». حدیدی تأیید می‌کند این قبیل اظهارات فراگیر نبود و «جامعه مسیحیت هنوز بر عقاید قدیمی پایدار بود». وی اشاره به کتابی از یکی از معلمان مدرسه ژزوئیت‌ها با نام بوفی‌یه می‌کند که دقیقاً هم‌زمان با آمدن ولتر به آن مدرسه انتشار یافت. او در آن کتاب نوشت: «محمد یکی از رؤسای قبایل عرب بود که دین بسیار زشت و نابخردانه جعل کرد». افکار ولتر هم در این فضا ساخته شد؛ او مردی با فرازونشیب‌های فراوان و مواضع متناقض بود؛ چنان‌که بارها از اسلام و حضرت محمد ستایش کرد و در مواردی از آن حضرت بدگفت (ص ۱۱). یکی از کسانی که ولتر تحت تأثیر او بود، بولن یلی‌یه رهبر یک جمعیت سری بود که ولتر در جمع آنان شرکت می‌کرد. این شخص کتابی با نام «زندگی محمد» داشت و در آن نوشت: «محمد قانون‌گذاری خردمند و بزرگ بود که دینی تهذیب‌یافته برای جهانیان آورد. او نماینده زنده عنایات پروردگار بود. خدایی که بر همه چیز آگاه است، او را فرستاد تا مسیحیان را که گمراه شده بودند متنبه گرداند. بت‌ها را خرد کند، ایرانیان خورشیدپرست را مطیع سازد و آیین خداشناسی را از دیوارهای چین تا سواحل اسپانیا بگستراند. محمد صفاتی عالی داشت و الطاف خداوندی فصاحتی فوق انسانی به او عطا کرده بود، چنان‌که می‌توانست نادان‌ترین مردم زمان خود و خردمندترین آنان را متقاعد سازد و به دین اسلام معتقد گرداند (La Vie de Mohomet, p. 177, 164). به نقل از: اسلام از نظر ولتر، ص ۱۴). حدیدی چند جمله دیگر هم از او درباره حضرت محمد (ص) آورده که شگفت‌آور است.

ولتر در اوایل این افکار را رد می‌کرد؛ اما به تدریج به نقطه‌ای رسید که نظریات این شخص را نظریات خود می‌دانست (همان، ص ۱۵). حدیدی به سیر تحول ولتر درباره اسلام آن هم پس از تحقیقاتی که از منابع مختلف درباره اسلام و مسلمانان داشت، اشاره می‌کند و

شواهدی در این باره ارائه می‌دهد. ولتر در نمایشنامه «زائیر» که ژوئیه سال ۱۷۳۲ به نمایش درآمد، مسیحیان را برابر مسلمانان قرار داد و کوشید برتری آنان را بر مسیحیان نشان دهد. «ولتر طرفداران دو دین را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و داستان را چنان به پایان می‌رساند که جوانمردی و تقوای قهرمان مسلمان به مراتب بر صفات رقیب مسیحی او فزونی دارد. در واقع هدف اصلی او - چنان که روسو گفته بود - این بود تا اصول مسیحیت را متزلزل سازد» (اسلام از نظر ولتر، ص ۲۰ - ۲۱). ولتر در جایی درباره خانم شاتله که معشوقه سابق او هم بوده است، می‌نویسد: «خانم شاتله از من می‌پرسید که آیا آنچه مسیحیان درباره محمد و پیروانش گفته‌اند، درست است یا نه...؟ من کتابی را که از دستوره‌های دینی مسلمانان بحث می‌کرد، به او دادم. وقتی آن را خواند، سخت در شگفت شد که چگونه دروغ‌پردازان مسیحی به مردی بدان بزرگی، یاوه‌هایی بس زشت نسبت داده‌اند؟» (کلیات ولتر، ج ۲۲، مقدمه زائیر، ص ۷۳، به نقل از: اسلام از نظر ولتر، ص ۲۲). بحث بر سر موضع ولتر درباره اسلام، با نمایشنامه «فناتیسیم» که در آن تندیه‌های زیادی به حضرت محمد (ص) کرده بود، ادامه می‌یابد. در واقع اینجا روی دیگر ماجرا خود را آشکار می‌کند. داستان این نمایشنامه، درباره حارث و زید و زینب و عشق پیامبر و... بود و آشکارا علیه پیامبر (ص) بود؛ با این وجود تلقی عمومی در پاریس این بود که ولتر بر آن است تا دین مسیح را به باد انتقاد بگیرد؛ به همین دلیل با وجود آنکه باید کلیسا همراهی می‌کرد، سخت به مخالفت با آن برخاست. کشیشی از تماشای «فناتیسیم» تقریباً دیوانه شد؛ فردای آن شب در کوچه و بازار پاریس می‌دوید و فریاد می‌زد: «مردم، تراژدی ولتر هجونامه‌ای خونین علیه دین مقدس مسیح است» (اسلام از نظر ولتر، ص ۲۵ - ۲۸). با این حال بعدها ولتر، با اشاره به تندیه‌هایی که علیه حضرت محمد (ص) داشته بود، نوشت: «من در حق محمد بسیار بد کردم». او درباره حضرت محمد (ص) گفت: «مردی بسیار بزرگ که بزرگ‌ترین مذاهب را برای بشر به ارمغان آورد» (اسلام از نظر ولتر، ص ۲۸-۲۹).

بخش دوم کتاب آقای حدیدی، «ولتر در جستجوی حقیقت اسلام» (طی سال‌های ۱۷۴۲ - ۱۷۶۳) است که شواهد فراوانی در این باره ارائه می‌دهد. در یک مقطع زمانی او تا بدان اندازه وقتش را صرف مطالعه درباره اسلام کرده بود که به دوستی نوشت: «این محمد، دوست گرامیم، مرا نسبت به شما تنبل کرده است؛ زیرا فرصت نامه نوشتن را نیز از من گرفته است» (همان، ص ۳۵). بخش سوم کتاب مرحوم حدیدی با عنوان «ولتر



مدافع دین محمد و مخالف دین عیسی» است که شامل نوشته‌ها و فعالیت‌های او طی سال‌های ۱۷۶۳-۱۷۷۸ یعنی زمان مرگ اوست. جملات بسیار مهم و مفصلی از او در این باره در این قسمت نقل شده است. او نقدهای تندی درباره انجیل دارد و در مقابل از اسلام و مسلمانان ستایش می‌کند: «دین اسلام وجود خود را به فتوحات و جوانمردی‌های بنیانگذارش مدیون است؛ در صورتی که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش، آیین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند... پروردگارا، کاش تمام ملت‌های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند» (اسلام از

نظر ولتر، ص ۹۸). مطالب وی که غالباً در مقایسه میان یهودیت و مسیحیت و اسلام به همراه جانبداری وی به برتری اسلام است، برای شناخت افکار ولتر و دیدگاه‌های او که شمه‌ای از دیدگاه‌های قرن هجدهم است، جالب است. آخرین قضاوت ولتر درباره اسلام در این عبارات آمده است: «دین محمد، دینی است معقول، جدّی و پاک و دوستدار بشریت. معقول است؛ زیرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و برای خدا هم‌دست و همانند نساخت و اصول خود را بر پایه اسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد. جدّی است؛ زیرا قمار و شراب و... وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است؛ زیرا تعداد بی‌حد و حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می‌آرمیدند، به چهار زن محدود کرد. دوستدار بشریت است؛ زیرا زکات و کمک به هم‌نوع را از سفر حج واجب‌تر شمرد. اینها نشانه‌های حقیقت اسلام است. فضیلت تساهل را نیز بر آنها بیفزایید» (کلیات، ج ۲۸، ص ۵۴۷، به نقل از: اسلام از نظر ولتر، ص ۱۲۷).

به نظر می‌رسد همین مقدار برای نشان دادن آرای ولتر درباره اسلام و حضرت محمد (ص) بر اساس آنچه آقای جواد حدیدی آورده است کافی باشد؛ هرچند در کتاب ایشان شواهد بیشتری ارائه شده است که خوانندگان عزیز را به همان ارجاع می‌دهیم. این قبیل گزارش‌ها نشان می‌دهد در دوره‌ای که گیون به نوشتن تاریخ اسلام می‌پردازد، فضای فکری روشنفکران اروپایی درباره اسلام در حال تغییر بوده است.

چند کتاب درباره زندگانی محمد (ص) از قرن هجدهم

در قرن هجدهم میلادی، چند کتاب درباره زندگی پیامبر اسلام محمد (ص) منتشر شدند که به زندگی و آموزه‌های ایشان پرداخته‌اند. برخی از این کتاب‌ها از دیدگاه‌های مختلف مذهبی و فلسفی به محمد نگریسته‌اند و غالباً تحت تأثیر تعصبات اروپایی آن دوره بوده‌اند. از مهم‌ترین آثار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

La vie de Mahomet (۱۷۳۴) نوشته هانری دو بولن ویلیه: این کتاب می‌کوشد محمد (ص) را در جایگاه یک رهبر، فیلسوف و شخصیت عقلانی معرفی کند. بولن ویلیه با تکیه بر تفکر روشنگری، روایتی همدلانه‌تر و عقلانی‌تر از پیامبر ارائه می‌دهد و تلاش می‌کند تعصبات رایج اروپاییان را به چالش بکشد. این اثر یکی از اولین کتاب‌های غربی است که سعی در فهم اسلام به روشی غیرمتعصبانه داشت.

The Life of Mahomet (۱۷۶۴) نوشته جان داوونپورت: داوونپورت با هدف ارائه نگرشی جامع از زندگی و آموزه‌های پیامبر اسلام، به نوشتن این کتاب پرداخته است. او به مباحث تاریخی و اجتماعی دوران زندگی محمد (ص) می‌پردازد و می‌کوشد تصویری واقع‌گرایانه از شخصیت و تأثیرهای او ارائه کند. داوونپورت سعی می‌کند رویکردی بی‌طرفانه داشته باشد؛ اما اثر او نیز تا حدی تحت تأثیر دیدگاه‌های روشنگری و محدودیت‌های منابع غربی است.

Vie de Mahomet (۱۷۳۰) نوشته ژان گنیه: این کتاب یکی از اولین شرح‌های جامع درباره زندگی پیامبر اسلام در زبان فرانسوی است. گنیه می‌کوشد که زندگی نامه‌ای کامل از محمد (ص) ارائه دهد و به تفسیر آموزه‌های او از دیدگاه‌های مختلف مذهبی و تاریخی می‌پردازد. هرچند برخی از تفسیرهای او تحت تأثیر نگرش‌های مسیحی و تعصبات

اروپایی است، تلاش او برای معرفی محمد به مخاطبان غربی بسیار تأثیرگذار بود. هر سه گزارش چند سطری از چت جی پی تی گرفته شده است.

چنان که از ارجاع‌های گیبون به دست می‌آید، کتاب ژان گنیه از منابعی است که او برای نگارش بخش اسلام کتاب خود استفاده کرده است.



۳۸

آینه پژوهش | ۲۰۸

سال ۳۵ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۳

ادوارد گیبون و اسلام

آنچه در این نوشته مورد توجه ماست، بخشی از کتاب گیبون است که درباره حضرت محمد (ص) و جانشینان او نوشته است. ادوارد گیبون (۱۷۳۷-۱۷۹۴) تاریخ‌نگار و نویسنده انگلیسی بود که بیشتر به دلیل اثر مشهورش انحطاط و سقوط امپراتوری روم شناخته می‌شود. این اثر شش جلدی که از سال ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸ منتشر شد، یکی از برجسته‌ترین کارهای تاریخ‌نگاری به شمار می‌آید و به تحلیل دلایل سقوط امپراتوری روم از منظرهای گوناگون از جمله سیاسی، نظامی و فرهنگی می‌پردازد. گیبون در خانواده‌ای ثروتمند در پوتنی انگلستان متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد آغاز کرد؛ اما به دلایل مذهبی آن را ناتمام

گذاشت. او به لوزان رفت و مطالعات گسترده‌ای را در تاریخ و فلسفه دنبال کرد. سفرهای او به ایتالیا و بازدید از خرابه‌های رم نقش مهمی در الهام بخشی برای نگارش کتاب مشهورش داشت. گیون به دلیل تحلیل دقیق و استفاده گسترده از منابع، به یکی از تأثیرگذارترین مورخان زمان خود تبدیل شد. سبک نوشتاری او نیز به دلیل وضوح، طنز ظریف و عمق تحلیل مشهور است. گیون سال ۱۷۹۴ درگذشت؛ اما آثارش همچنان منبعی ارزشمند در تاریخ نگاری غربی به شمار می‌روند. طبعاً در منابع فرنگی، شرح حال‌های مفصلی برای گیون نگاشته شده است؛ اما در فارسی یک مقاله مفصل (از مجله آتالنتیک، شماره نوامبر ۱۹۵۴) در مجله «سخن» (ش ۱۱، سال ششم، دی ۱۳۳۴) از لوتی کروتن برگرا ع. م. عامری به فارسی ترجمه کرده است. در همین زندگی‌نامه، اشاره به دلبستگی او به نوشته‌های ولتر، درست در زمانی می‌شود که در لوزان بوده است (مجله سخن، ش ۱۱، ص ۹۹۴). همچنین در این مقاله فهرستی از آثاری آمده است که گیون در حوزه تاریخ و جغرافی نوشت است. بخشی از این مقاله نیز درباره زمانی است که او کتاب تاریخ زوال و انحطاط امپراطوری روم را نوشت و اینکه چه مقدار مورد استقبال واقع شد و از جمله هیوم از آن ستایش کرد (سخن، ش ۱۱، ص ۱۰۰۲). شرح حال مفصل و خوب دیگری از گیون در کتاب پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ از مازنی هیوز وارینگتن (ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۹۴ - ۲۰۳) آمده است.

۳۹

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

کتاب گیون با عنوان تاریخ زوال و انحطاط امپراطوری روم در سه مجلد را فرنگیس شادمان (نمازی) به فارسی ترجمه کرد و سال ۱۳۵۱ شمسی منتشر شد. مجلد اول تا فصل بیست و یکم، مجلد دوم تا فصل چهل و نهم و مجلد سوم [با کنار گذاشتن فصل پنجاهم] از فصل پنجاه و یکم تا فصل هفتاد و یکم است. چنان که روشن است فصل پنجاهم کتاب درباره حضرت محمد و تاریخ صدر اسلام است و به فارسی منتشر نشده است و این عدم انتشار، لابد بر اساس ملاحظات است که درباره محتوای آن وجود داشته است.

نوشته حاضر نشان خواهد داد که گیون در شمار کسانی است که در نگارش درباره اسلام، تحت تأثیر سنت‌های کلیسایی نیست. در همین متن [بند ۲۱] آمده است: «نسبت تبار پست و فرومایه به محمد از دروغ‌پراکنی‌های خام‌دستانه مسیحیان بود (۶۳) که به جای تحقیر حریفشان بر ارج و جلال او می‌افزاید». این اشاره او نشان می‌دهد که به عنوان یک مورخ مستقل از کلیسا در این حوزه می‌نویسد.

توجه گیبون به اسلام در قرن هجدهم، با توجه به نبوغ تاریخی وی می‌توانست موضوع جذابی باشد؛ در این باره چند مقاله به انگلیسی وجود دارد؛ از جمله مقاله‌ای از برنارد لوئیس با این مشخصات:

Gibbon on Muhammad

Author(s): Bernard Lewis

Source: *Daedalus*, Summer, 1976, Vol. 105, No. 3, *Edward Gibbon and the Decline and Fall of the Roman Empire* (Summer, 1976), pp. 89 - 101

Published by: The MIT Press on behalf of American Academy of Arts & Sciences

Stable URL

<https://www.jstor.org/stable/20024418>

برنارد لوئیس می‌گوید: گیبون از جوانی به تاریخ اسلام علاقه‌مند بود و با مطالعات گسترده‌ای درباره تاریخ عرب‌ها و مسلمانان، دیدگاه متفاوتی به اسلام در برابر دیگر نویسندگان اروپایی آن دوره داشت. او تلاش کرد تا از منابع عربی استفاده کند و تصویری تاریخی و تحلیلی از پیامبر ارائه دهد، اگرچه برخی از افکار وی تحت تأثیر افسانه‌های اروپایی و ایدئولوژی روشنگری قرار داشتند. برنارد لوئیس در این مقاله تحلیل می‌کند که ادوارد گیبون چگونه به موضوع اسلام و پیامبر پرداخته است. گیبون در آثارش برخلاف تعصبات رایج آن زمان، تلاش کرد با رویکردی تحلیلی و با استفاده از منابع مختلف، تصویری متعادل از محمد (ص) و آغاز اسلام ارائه دهد. او تحت تأثیر نویسندگانی مانند پوکوک و بولنویلیر بود و دیدگاهی نسبتاً مثبت به شخصیت پیامبر و اسلام ارائه کرد، هرچند که برخی از نگرش‌های وی همچنان تحت تأثیر دیدگاه‌های روشنگری و افسانه‌های دوران خود قرار داشت. برنارد لوئیس نشان می‌دهد که ادوارد گیبون هرچند خود عربی نمی‌دانست، تلاش کرد تا از بهترین منابع موجود در زبان‌های اروپایی برای تحلیل اسلام استفاده کند. او به منابعی مانند ترجمه‌های قرآن و زندگی‌نامه‌های پیامبر از نویسندگانی چون گانیه و پوکوک استناد کرد. گیبون برخلاف نویسندگان مسیحی قبلی که اغلب رویکردی انتقادی و توهین‌آمیز داشتند، تلاش کرد تصویری واقعی‌تر و تحلیلی‌تر از پیامبر اسلام ارائه دهد، اگرچه گاهی تحت تأثیر تعصبات دوران روشنگری قرار گرفت. لوئیس اشاره می‌کند که گیبون در زمان خود با تغییرات زیادی در نگرش اروپاییان به اسلام

مواجه بود و تلاش کرد این دین را بی طرفانه تر بررسی کند. گیبون با "غریزه انتقادی" که از همان سنین پایین داشت، از بسیاری از افسانه‌ها و تعصبات رایج در مورد اسلام فاصله گرفت و به منابع مختلف اروپایی که شامل ترجمه‌های قرآن و زندگی‌نامه‌های پیامبر بود، مراجعه کرد. با این حال به دلیل محدودیت دسترسی به منابع اولیه عربی و همچنین تعصبات روشنگری، برخی از تحلیل‌های او تحت تأثیر قرار گرفتند. با وجود تأثیرپذیری از برخی تعصبات و ایدئولوژی‌های روشنگری، گیبون توانست اسلام را به عنوان بخشی از تاریخ جهانی و در ارتباط با تمدن‌های دیگر مانند رم و بیزانس تحلیل کند. او سعی داشت نشان دهد ظهور اسلام بخشی از روند طبیعی تاریخ بشر است و نه یک انحراف از مسیر اصلی تاریخ مسیحیت. لوئیس نتیجه‌گیری می‌کند که گیبون با رویکردی نقادانه و علمی توانست تصویری متفاوت از پیامبر اسلام و تاریخ اسلام ارائه دهد، هرچند که هنوز برخی از تعصبات و افسانه‌های آن دوره بر دیدگاه‌هایش تأثیر گذاشته بودند. این تلاش گیبون در ارائه یک تحلیل جامع و بی طرفانه از اسلام و پیامبر، او را به یکی از اولین تاریخ‌نگاران اروپایی تبدیل کرد که به اسلام به عنوان یک موضوع تاریخی و فرهنگی معتبر نگریست.

۴۱

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

مقاله دیگری که درباره گیبون و دین اسلام نوشته شده، با این مشخصات است:

Smith, Beverley E. (1968) Gibbon and Mohammedanism, Studies in English: Vol. 9, Article 4. Available at: https://egrove.olemiss.edu/ms_studies_eng/vol9/iss1/4

مقاله «گیبون و اسلام» نوشته بورلی ای. اسمیت به بررسی دقیق نگاه ادوارد گیبون به اسلام پرداخته است. اسمیت توضیح می‌دهد که گیبون اگرچه منتقد دین و متفکر شکاک شناخته می‌شود، به برخی از جنبه‌های اسلام به ویژه یکتاپرستی به شکلی مثبت نگریسته است. گیبون اعتقاد داشت آموزه‌های اسلام درباره وجود تنها یک خدا منطقی‌تر از چندخدایی سایر ادیان بود. او دیدگاه اسلام درباره خدا و پیامبر را ترکیبی از حقایق و افسانه‌ها می‌دانست و این ترکیب را به طور انتقادی بررسی کرد. گیبون به جنبه‌های دیگری از اسلام نیز پرداخت؛ از جمله قرآن و آموزه‌های مربوط به معجزات. او به قرآن در جایگاه کتابی که به ادعای محمد از آسمان آمده است، با دیده تردید نگریست و آن را محصول یک مرد فانی نه یک خدای نامیرا تحلیل کرد. او به کنایه بیان کرد که محتوای قرآن می‌تواند تحت تأثیر نیازهای زمانی و شرایط خاص تدوین شده باشد.

اسمیت اشاره می‌کند که گیبون با نقد مشابهی که به مسیحیت وارد کرده بود، به بررسی اسلام نیز پرداخت. او باور داشت معجزات منتسب به پیامبر اسلام، مانند معجزه آب از انگشتان یا صحبت کردن با سنگ‌ها، افسانه‌هایی بودند که پیروان او ساختند. گیبون این دیدگاه را داشت که این‌گونه ادعاها بیشتر به قصد ترویج ایمان و تحریک احساسات مردم مطرح شده‌اند.

در مجموع اسمیت استدلال می‌کند که گیبون در بررسی اسلام و مسیحیت، نگرشی انتقادی و شکاک داشت و از یک رویکرد منظم و منطقی برای نقد هر دو دین استفاده کرد. او به جنبه‌هایی از اسلام که به نظرش کمتر غیرمنطقی بودند، مانند نبود روحانیت سازمان‌یافته و اهمیت یکتاپرستی علاقه نشان داد. اسمیت نتیجه می‌گیرد که گیبون با وجود انتقادهای شدید به هر دو دین، به اصولی که معتقد به آنها بود، یعنی آزادی‌های مدنی و فکری وفادار ماند.

مقاله دیگری از Garth Fowden با عنوان Gibbon on Islam در دست است که متن سخنرانی او در سال ۲۰۱۳ در زوریخ است. این مقاله سپس سال ۲۰۱۶ با این مشخصات منتشر شده است:

۴۲

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

English Historical Review Vol. CXXXI No. 549

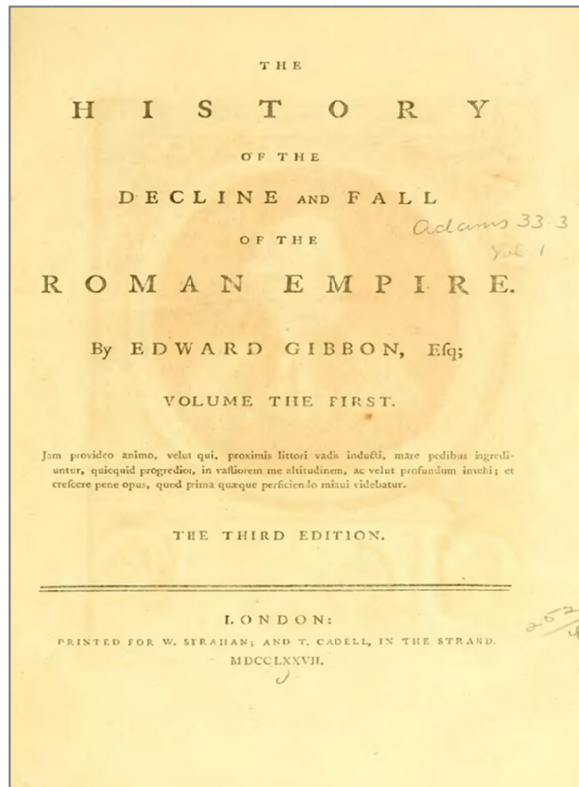
مقاله «گیبون درباره اسلام» نوشته گارت فودن به تحلیل بخش‌هایی از کتاب گیبون درباره جهان اسلام می‌پردازد که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. فودن سه دلیل برای اهمیت بررسی این بخش‌ها ذکر می‌کند: اول: نمی‌توان نظرات یک تاریخ‌نگار بزرگ درباره موضوع مهمی مثل اسلام را نادیده گرفت؛ دوم: گیبون با تحلیل ظهور و گسترش اسلام در زمینه سقوط امپراتوری روم به این پرسش پرداخت که آیا مسیحیت تنها وارث عصر باستان بوده یا خیر؛ سوم: نگاه جامع او به تاریخ، پیش‌درآمدی برای نگرش امروزی به تاریخ جهانی است.

گیبون با بررسی خلافت‌های اموی و عباسی و دیگر پادشاهی‌های اسلامی که پس از سقوط عباسیان در آسیای مرکزی شکل گرفتند، تلاش کرد تاریخ اوراسیا را از منظرهای آسیایی و اروپایی به شکل منصفانه‌تری ارائه دهد. او معتقد بود اسلام و مسیحیت باید

در تعامل با یکدیگر مورد مطالعه قرار گیرند؛ زیرا هر دو از دوران باستان متأثر بودند و از آن تأثیر پذیرفتند. فودن نشان می‌دهد که گیبون با نگاه فراتر از تقسیمات جغرافیایی و مذهبی مرسوم در آن زمان، تلاش کرد تا تاریخ اسلام را بخشی از تاریخ جهان و نه بخش مجزا یا حاشیه‌ای بررسی کند. این دیدگاه گیبون او را از بسیاری از تاریخ‌نگاران سنتی هم‌عصرش متمایز می‌کند و موجب می‌شود که او یکی از اولین تاریخ‌نگاران اروپایی شناخته شود که به اسلام و تاریخ اسلامی به طور جامع و تحلیلی پرداخته است.

از سرمقاله پیش‌گفته که بگذریم، باید بگوییم که گیبون با استفاده از منابع گوناگون، از جمله تاریخ‌نگاران اسلامی و منابع اروپایی تلاش کرد تصویری جامع از جهان اسلام ارائه دهد، هرچند به دلیل دسترسی نداشتن به زبان‌های شرقی، با محدودیت‌هایی مواجه بود. او به تعاملات تاریخی میان امپراتوری روم و اسلام و نیز به نقش مهم امپراتوری اسلامی در تاریخ جهان اشاره کرد و این تحلیل را به یکی از بخش‌های برجسته آثارش تبدیل کرد. گیبون در نخستین پانویشت در بخش پنجاهم می‌گوید: «چون در این فصل و فصل بعد معارف عربی گسترده‌ای عرضه خواهیم کرد، بایسته است که به جهل مطلق خود بر زبان‌های شرقی اقرار کنم و سپاسگزار مترجمان دانشمندی باشم که علم خود را به قالب زبان‌های لاتین، فرانسوی و انگلیسی درریخته‌اند. هرازگاهی به مجموعه‌ها، نسخه‌ها و تواریخ ایشان اشاره خواهیم کرد». از کسانی که نامش مکرر در پانویشت‌ها آمده Edward Pococke (۱۶۰۴ - ۱۶۹۱) است؛ وی سال‌ها در حلب کشیش بود و از نخستین پیشگامان خاورشناسی و از جمله کسانی است که آثاری را از عربی به انگلیسی ترجمه کرد و شمار زیادی از نسخه‌های عربی را به انگلیس آورد که در حال حاضر بخشی از کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد است، جایی که خود او نیز تدریس می‌کرد. ارجاع‌های گیبون بیش از همه به کتاب *Specimen historiae Arabum* اوست که سال ۱۶۳۶ به عنوان اولین کتاب او منتشر شد (بنگرید: encyclopedia.com، ذیل نام او). گیبون وقتی شروع به بیان زندگی حضرت محمد (ص) می‌کند، در یک پانویشت منابع اصلی خود را شرح می‌دهد: «پیش از آنکه وارد تاریخ پیامبر شوم، لازم است که منابع خود را معرفی کنم. نسخه‌های لاتین، فرانسوی و انگلیسی قرآن توسط مقالات تاریخی معرفی شده‌اند و سه مترجم: ماراچی (ج ۱، ص ۱۰-۳۲)، ساواری (ج ۱، ص ۱-۲۴۸)، و سیل (مقدمه، ص ۳۳-۵۶) زبان و شخصیت نویسنده (محمد) را به دقت مطالعه کرده‌اند. دو

زندگی‌نامه رسمی از محمد توسط دکتر پریدو (Life of Mahomet) ویرایش هفتم، لندن، ۱۷۱۸) و کنت بولن ویله (Vie de Mahomed، لندن، ۱۷۳۰) نوشته شده‌اند؛ اما تمایل آنها به نشان دادن محمد به عنوان یک فریبکار یا قهرمان اغلب باعث تحریف اطلاعات شده است. مقاله‌ای که در دربلو (Bibliot. Orient.، ص ۵۹۸-۶۰۳) آمده، بیشتر از منابع نُویری و می‌خواند گرفته شده است؛ اما معتبرترین و اصیل‌ترین منبع ما اثر ژان گنیه، خاورشناس فرانسوی و استاد زبان‌های شرقی در آکسفورد است. در دو اثر دقیق و برجسته‌اش: "Ismael Abulfeda de Vita et Rebus gestis Mohammedis" (که سال ۱۷۲۳ در آکسفورد منتشر شد) و "La Vie de Mahomet" (۱۷۴۸ در آمستردام در ۳ جلد)، او متن عربی ابوالفدا و جنابی را تفسیر و ترجمه کرده است. ابوالفدا یک شاهزاده روشنگر بود که در حما سوریه در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۲ میلادی سلطنت می‌کرد و جنابی، دکتری است که سال ۱۵۵۶ میلادی به مکه سفر کرد. اینها منابع اصلی من هستند».



گزارش محتوای فصل پنجاهم کتاب^۱

فصل پنجاهم کتاب گیبون، اختصاص به تاریخ و جغرافیای جزیره العرب پیش از اسلام، شرح ظهور پیامبر و مروری بر سیره آن حضرت، غزوات تا رحلت و سپس شرحی از دوران خلافت از ابوبکر تا معاویه و آن گاه بندی نسبتاً مفصل از رویداد کربلاست. چند بند هم درباره اولاد محمد و علی، موفقیت محمد، دوام دین اسلام و ارزش وی برای وطنش دارد. بدین ترتیب این فصل را می توان دربرگیرنده چهار قسمت دانست: جزیره العرب و پیشینه آن، زندگانی محمد (ص) شامل مسائل شخصی و غزوات، تاریخ خلفا، جمع بندی و نتیجه گیری نهایی. طبعاً سیر بحث بر اساس همین تقسیم است؛ اما مباحث زیر عناوین فرعیگاه در چند سطر و گاه چند صفحه آمده است. عبارات و تعابیر دقیق انتخاب شده و منابع در پانویسها آمده و گاهی توضیحی افزون هم داده شده است.

مسیر کلی بحث های گیبون که هدفش تکمیل بخشی از تاریخ جهان آن روز است، روشن کردن وقایع مربوط به برآمدن اسلام است. او از داستان سرایی هایی که کلیسا در طول قرون ساخته و پرداخته، آگاه است؛ اما هدفش آن است که کار را تا حد امکان و توانایی اش دقیق انجام دهد. وی به روش کار علمی آشناست و برای همین کتابش شهرت جهانی یافته است و به ویژه می داند چطور داستان هایی برای محمد (ص) ساخته شده است تا او تحقیر شود. در پانویس ۱۶۵ این توضیحات را درباره یکی از این داستان ها می دهد: «مسیحیان با نسنجیدگی فراوان، این داستان را به محمد نسبت می دهند که مرغی از آسمان می آمد و در گوش او نجوا می کرد؛ چون این معجزه دروغین را گروتیوس (de Veritate Religionis Christianae) ذکر کرده است، مترجم عربی اش پوکوک از او نام منابعتش را پرسیده است و گروتیوس اعتراف کرد که این معجزه برای خود مسلمانان ناشناخته است. در نسخه عربی، این دروغ قدسی حذف شد مبادا که خشم و خنده آنها را برانگیزد؛ اما در نسخه های متعدد متن لاتین، جایگاهی خدشه ناپذیر یافته است». این مدل نگاه، هم روش علمی او را نشان می دهد و هم توجهش را برای کنار گذاشتن خیالات موجود در این زمینه. در جای دیگری هم می نویسد: «ضعف های محمد را با کینه توزی مبالغه آمیزی توصیف کرده اند». ما در گزارشی که خواهیم داشت، به این جنبه ها توجه می دهیم.

۱. این گزارش بر اساس متن انگلیسی کتاب است، و چنان که در متن اشاره شد، اساساً ترجمه سه جلدی این کتاب، فاقد فصل پنجاهم است.

بخش نخست که گزارش جزیره العرب، زندگی اعراب، آداب و رسوم بادیه نشینان، تجارت مکه، خصوصیات روحی و اخلاقی عرب و نیز شرحی از دینداری آنان است، همراه با یاد از گروه‌های دینی چون صابئین، مجوس، یهود و مسیحیان، گزارش‌هایی مبتنی بر اسناد و منابعی است که در آن وقت در دسترس گیبون بوده و او با اختصار و هم‌زمان دقت تمام و نیز چینش دقیق مطلب که آن را جذاب می‌کند، آنها را آورده است. گیبون تحت تأثیر منابع خویش است و به‌ویژه درباره روحیات زندگی عربی، از منابع ترجمه شده استفاده کرده است. درباره ادیان موجود، افزون بر آنها، از منابع دیگری هم استفاده کرده است. باید تأکید کرد همان وقت، منابع خوبی در اختیار بوده است؛ از این رو می‌توان این را هم افزود که او تسلط کافی بر آنچه در اختیارش بوده، داشته است.

در این بخش اشاره خاصی جز موارد اندک، به اسلام و حضرت محمد (ص) ندارد؛ اما بی‌تردید تیزبینی‌های او زمینه بیان نکات جالبی درباره وضعیت پیش از اسلام جزیره العرب شده که برای مخاطبان هنوز هم سودمند است. در همان مقدمه نخست که پیش از ورود به بحث آورده، می‌گوید: «محمد با شمشیر در یک دست و قرآن به دست دیگر، سریر خود را بر ویرانه‌های مسیحیت و روم افراشت».

در میان تحلیل‌های او از وضعیت عرب جاهلی، هم‌زمان به زندگی ساده اقتصادی آنها و با این وجود روحیات بلندشان از نظر استقلال خواهی، تکیه بر حکمت و شرف، داشتن خصال انسانی و نیز آثاری که این وضع بر تاریخ آینده عرب‌ها داشت، یاد کرده است. در بند [8: Their domestic freedom and character] این تعابیر را دارد: «سینه انسان عرب ستبر از فضایل سرسختانه شجاعت، صبر، و اعتدال است؛ عشق به استقلال او را به رعایت عادات کف نفس‌وامی دارد و پروای ننگ وی را از ترس خفت‌آمیز درد، خطر و مرگ باز می‌دارد. وقار و ثبات ذهنی در رفتار ظاهری اش مشهود است؛ سخنش اندک، وزین و موجز است؛ به ندرت چیزی باعث می‌شود صدا به خنده بلند کند؛ دستش را جز برای نوازش ریش خود نمی‌جنباند، آن نشان ارجمند مردانگی؛ و عزتی که به خود می‌نهد او را وامی‌دارد که با هم‌ترازش فارغ از سبک سری و با فرادستانش بی‌هول و هراس رفتار کند. آزادی عرب‌ها پس از فتوحاتشان نیز دوام یافت: خلفای نخستین به رعایا اجازه می‌دادند با زبان صریح و خودمانی سخن بگویند؛ برای اینکه جماعت را مجاب کنند یا درس بیاموزند بر فراز منبر می‌رفتند تا اینکه پایتخت خلافت

به دجله منتقل شد و عباسیان تشریفات متکبرانه و متجملانه درباریان ایران و بیزانس را اختیار کردند».

در بند بعدی درباره جنگ‌های داخلی و کین‌جویی‌های میان عرب‌ها توضیحاتی داده است. در بند ۹ [Civil wars and private revenge] گوید: «از عصر جاهلیت که پیش از زمان محمد بود، هزار و هفتصد جنگ در تواریخ ثبت شده است». از نظر زبان نیز ستایش می‌کند [بند ۱۱: Their social qualifications and virtues]: «هر قبیله، گویش پاک و شیوای مکه را پس از گویش خودشان ارجحیتی بایسته می‌نهاد»، «در عربستان همچون یونان، بلوغ زبان از فرهیختگی آداب پیشی جست». به مجالس شعر جاهلی به عنوان همایش می‌اشاره می‌کند [بند ۱۲: Love of poetry] و می‌افزاید: «بر اثر تعصب نخستین مسلمین برچیده شد». سپس به دانش‌های آنان اشاره می‌کند؛ اینکه [بند ۱۴: Ancient idolatry] «علم اخترشناسی در بابل پرورش یافت؛ ولی مدرسه اعراب آسمانی صاف و دشتی عریان بود. در سفرهای شبانه‌شان، ره به رهنمون ستارگان می‌بردند: ذهن کنجکاو و روح نیایشگر بادیه‌نشینان با نام‌ها، ترتیب و وضع روزانه‌شان دم‌خور بود». تأکید بر اینکه یک دانش نجومی عادی بدون پشتوانه بابلی داشتند؛ همان که با آن می‌زیستند.

۴۷

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

از بند ۱۵ [The Caaba, or temple of Mecca] به بیان وضع دینی عرب‌های پیش از اسلام می‌پردازد. اهمیت مکه و کعبه به عنوان یک معبد، احترامی که عرب برای کعبه قائل بود و مناسک حج، همانی که پس از اسلام هم ادامه یافت؛ «همین مناسکی که امروزه مسلمانان مؤمن اجرا می‌کنند» و از نظر او اصل آن در روزگار بت‌پرستان ابداع شده بود. طبعاً او به این باور ندارد که این مراسم از زمان ابراهیم یا حضرت بر اساس روایات اسلامی موجود از زمان آدم است و به این هم اشاره ندارد که اسلام زنگ خرافی و بت‌پرستانه آن را کنار گذاشت، گرچه مکرر بر عقیده توحید به عنوان یک امتیاز مهم در اسلام تأکید دارد. گیون در بند ۱۶ [Sacrifices and rites] وقتی درباره مناسک و مسئله قربانی و جز آن اشاره می‌کند، روی این اصل تأکید دارد که محمد با زیرکی بخش قابل توجهی از سنت‌های قبلی را - که طبعاً «محمد» از ابراهیم می‌دانست - پذیرفت. این نگاه برگرفته از نوعی تحلیل اجتماعی است که برای یک مورخ غیردینی، امری عادی است: «در عصر جاهلیت، عرب‌ها همچون یهودیان و مصریان از خوردن گوشت خوک پرهیز می‌کردند؛ فرزندان خود را در سن بلوغ ختنه می‌کردند، همان سنت‌ها بدون منع یا

امر قرآن، بی سروصدا به اخلاف و نوکیشان نسل‌های‌شان بعدی منتقل شده است. حدس ژرف‌نگرانه این است که قانون‌گذار زیرک [محمد] به گرایش‌های دیرپای اهالی سرزمینش تن داده است. ساده‌تر این است که باور کنیم او به عادات و عقاید دوران جوانی خویش پایبند ماند و پیش‌بینی نمی‌کرد که سنتی که با اقلیم مکه سازگار است، شاید در کرانه‌های دانوب یا ولگا بی‌فایده و ناگوار شود. وی به نوعی آزادی دینی هم پیش از اسلام اشاره کرده است [بند ۲۰: The Christians]: «آزادی انتخاب پیش روی قبایل بود: هر عربی می‌توانست دین خود را برگزیند یا بسازد: و موهوم‌پرستی بدوی خاندانش با الهیات رفیع قدیسان و فلاسفه در هم می‌آمیخت». در این باره باید بیشتر اندیشید.

تا اینجا، بحث‌های پیش از اسلام بود و از این جا، بند [۲۱]: Birth and education of [Mahomet, A.D. 569-609] به بحث از پیامبر و اسلام می‌پردازد. بند [۲۳ Qualifications of the prophet] درباره ویژگی‌های پیامبر (ص) است؛ متنی که اگر با هر روایتی که در وصف ظاهر و اخلاق رسول (ص) آمده است مقایسه شود، باز هم می‌توان نکات تازه‌ای در آن یافت که ستایش‌آمیز است. تقریباً تمام این بند در ستایش حضرت محمد (ص) است. جایی اشاره به آن دارد که دشمنان محمد (ص) او را متهم کردند که از یک یهودی یا ایرانی یا مردی شامی چیزی فراگرفته و گیبون آن را به سخره گرفته است. ویژگی‌های او را از زبان یارانش چنین آورده است: «به زیبایی اندام ممتاز بود، موهبتی ظاهری که کسی را روی گردان نمی‌کند مگر آنکه خودش از آن بی‌بهره است. پیش از آنکه نطق آغاز کند، عواطف مخاطب عام یا خاص را جلب خود می‌کرد. محضر آمرانه‌اش، سیمای شاهانه‌اش، چشمان خلنده‌اش، لبخند زیننده‌اش، لحيه آویخته‌اش، رخسارش که تک‌تک احساسات روحش را هویدا می‌کرد و حرکاتش که به یاری واژه‌های گفتارش می‌آمد، ستایش ایشان را برمی‌انگیخت». او اسلام را محصول تأملات خود محمد می‌داند نه آموخته‌هایی از دیگران، در سفر شام یا جای دیگر. «در این گشت‌وگذارهای شتابناک و سرسری، شاید چیزهایی به چشم تیزبین آمده است که بر همراهان ناپخته‌ترش پنهان مانده است؛ شاید بذره‌های معرفت به خاکی ثمرخیز نشسته است؛ ولی جهلش به زبان سریانی قطعاً گنج‌کاوی‌اش را مهار کرده است و در حیات و آثار محمد چیزی نمی‌یابم که نشان دهد چشم‌اندازی فراتر از مرزهای جهان عربستان داشته است.» وی در این عبارات می‌کوشد حقیقت نبوت و پیام او را نه القای دیگران، بلکه نتیجه عزلت‌نشینی و درون‌گرایی او بداند که «از نخستین سال‌های جوانی‌اش» به آن

خو کرده بود. حاصل این پیام دو چیز بود: خداوند یگانه است و او فرستاده خداست. او در یکی از پانوشته‌های این بند می‌نویسد: «آقای وایت^۱ و گویا فقط او، بی‌سوادی پیامبر را منکر می‌شود تا بتواند او را به دغل‌کاری متهم کند. دلایل او مطلقاً قانع‌کننده نیست. دو سفر تجاری کوتاه به بازارهای شام قطعاً کافی نبود که دانشی بدین حد نادر در میان اهل مکه را [به ذهن پیامبر] القا کند». این برخورد گیبون که از سر انصاف و استدلال است، جالب می‌نماید.

در بند ۲۴ [One God.] سابقه توحید را میان یهود و مسیحیان بیان می‌کند و آن‌گاه محمد این اصل را مهدب‌تر از همه مذاهب مطرح کرد. «در باب آفریننده جهان، ایمان عقلانی‌اش موجودی لایتنه‌ای و لایزال را باور داشت و می‌پرستید که نه صورتی دارد نه مکانی، نه فرزندی نه شبیهی، حاضر بر نهان‌ترین پندارهای ما، وجودش به ذات خودش واجب و خاستگاه جملگی کمالات اخلاقی و فکری است». حتی به این نکته نیز توجه داده است که مبارزه اسلام با «تصویرگری» به دلیل دفع خطر بت‌پرستی بوده است. به طور کلی در عصر روشنگری، روی توحید و یگانگی تأکید زیادی بود و بسیاری از کسانی که علاقه‌مند به اسلام می‌شدند، به دلیل تکیه اسلام روی توحید بود.

احترامی که محمد (ص) برای انبیای پیش از خود می‌نهاد، گیبون را تحت تأثیر قرار داده است و این نکته‌ای است که در بند ۲۵ به آن می‌پردازد. محمد هر کسی را که به انبیای بزرگ الهی آدم، نوح، ابراهیم، موسی و مسیح بی‌اعتقاد باشد، در زمره کافران می‌داند. «محمدیان از پیامبر آموخته‌اند که برای پایه‌گذار مسیحیت، احترامی والا و مبهم قائل شوند». نکته‌ای که شرح آن در بند ۲۶ زیر عنوان «عیسی» [Jesus] آمده است. به گفته او و طبعاً به عقیده محمد «تا ششصد سال، انجیل رهگشای حقیقت و سعادت بود؛ ولی مسیحیان به تدریج شریعت و هم سنت بنیان‌گذار خویش را کنار گذاشتند». در لابلای عبارت، این نکته را که محمد اهل کلیسا و کنیسه را متهم می‌کند که «تمامیت متن مقدسشان را مخدوش کرده‌اند»، تحت تأثیر غنوصیه می‌داند.

بند ۲۷ درباره قرآن [The Koran] است. این شرح، ترکیبی است از پاره‌ای از روایات و اخبار که در کتاب‌ها دیده است؛ مانند اینکه هرچند آیه که نازل می‌شد، روی استخوان کتف

گوسفندی یا چیزی نوشته شده، در گنج‌های شخصی نهاده می‌شد و یکی از همسران از آن نگاهبانی می‌کرد؛ همچنین «نسخه‌های گوناگون قرآن بر این امتیاز معجزه‌آسا گواهی می‌دهد که متنی یکسان و تحریف‌ناپذیر دارد». با این وجود او نمی‌تواند اعتبار متن قرآن را بیش از کتاب ایوب بداند؛ چنان‌که فکر می‌کند اگر قرآن چیزی فراتر از قوای ذهنی بشر باشد، باید ایلید هومر را نیز چنین فرض کرد. در اینجا از یاران محمد ستایش می‌کند؛ کسانی که از نظر آنان «گفته‌های محمد بسی درس حقیقت بود» و همین سبب شد احادیث و گفته‌های او را بخاری تدوین کند و مورد احترام باشد.

بند ۲۸ [Miracles] درباره معجزات است؛ گیبون شرحی از آنها می‌دهد، اما قضاوت اخیر او این است که اینها باورهای مردمان عادی از میان یاران رسول بوده است و می‌نویسد: «مردم عادی از این داستان‌های شگفت‌انگیز لذت می‌بردند؛ اما بزرگ‌ترین دانشمندان مسلمان، از الگوی تواضع سرور خود الهام گرفته و در تفسیر این داستان‌ها انعطاف‌پذیر بودند». آنان می‌توانستند به طور ظاهراً موجهی بگویند در تبلیغ مذهب نیازی به نقض نظم طبیعت نیست یا اعتقاد خالص احتیاجی به معجزه ندارد و شمشیر محمد همچون چوب [عصای] موسی، اسلام را گسترش داد. در پانوشت همین مطلب، به اعتماد مورخان اروپایی به مورخی ساده‌لوح به نام الجنابی [مصطفی بن حسن معروف به جتایی (م ۹۹۹)] در کتاب البحر الزخار و العیلم البتار که همان وقت گزیده آن به انگلیسی منتشر شده بود [اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که داستان‌پردازی چطور بر اثر ساده‌لوحی در منابع رسوخ می‌کند و در منابع فرنگی هم درباره زندگی محمد وارد شده است.

بند ۲۹ [Precepts of Mahomet - prayer, fasting, alms] درباره نماز و روزه و زکات است و این اشاره او که «حتی اکنون که شور مذهبی کاهش یافته است، سیاحان ما از فروتنی و توجه عمیق ترک‌ها و ایرانیان در هنگام نماز به تعالی معنوی دست می‌یابند. پاکیزگی کلید نماز است» که می‌تواند اشاره به این نکته باشد که گزارش سفرنامه‌نویسان غربی از وضع دینی جوامع اسلامی بر گیبون مؤثر بوده است. نکته جالب دیگر اینکه درست است مردم به سوی قبله نماز می‌خوانند؛ «اما همه جا برای عبادت خدا به یک اندازه مقدس است» و اینکه «اسلام کشیش و قربانی ندارد. روحیه آزاده دینداری به دیده تحقیر به کاهنان و بردگان خرافات نگاه می‌کند». گیبون به جزئیاتی در عبادات و شرعیات اشاره دارد که گاه اسباب شگفتی است؛ از جمله می‌گوید: «صدقات و خیرات

مسلمانان حتی به حیوانات نیز می‌رسد»، یا «محمد تنها کسی بود که آن را - شراب‌خواری را - به طور کلی به یک قانون اجباری بدل کرد»؛ در حالی که «در برخی گروه‌های دینی ممنوعیت شراب مختص برخی راهبان و عارفان بود». بند نسبتاً طولانی ۲۹ که درباره شرعیات است، با این جمله پایان می‌یابد: «یک پیامبر ممکن است اسرار آسمان و آینده را آشکار سازد؛ اما در آموزه‌های اخلاقی اش صرفاً همان درس‌هایی را بازگو می‌کند که در ضمیر خود می‌دانیم».

بند ۳۰ [Resurrection] به اجمال به بیان اعتقاد محمد (ص) به معاد می‌پردازد و بر این نکته تأکید می‌کند که «محمد با دیدگاهی اندیشمندانه‌تر به قدرت مطلق خالق استناد کرد که قادر است خاک بی‌جان را باز زنده کند و ذرات پراکنده شده را که شکل و ماهیتشان را از دست داده‌اند، جمع‌آوری نماید». او همچنان به عنوان یک مورخ غیردینی به اسلام، باید ریشه باور به معاد را در جایی جز وحی جستجو کند؛ بنابراین در بند ۳۱ [Hell and paradise] آن را به آیین مجوس پیوند می‌دهد؛ همچنین در بخشی از بند ۳۰ می‌نویسد که باور به معاد، نخستین بار میان مصریان پدید آمد. از اینها که بگذریم، نفوذ روایات سنی در میانه بحث‌ها آشکار است؛ اینکه مادر حضرت محمد (ص) مسلمان نبود و ایشان ضمن اینکه بر مادر اشک می‌ریخت، «اجازه نداشت برایش دعا کند». گیبون جزئیاتی را که در اسلام درباره معاد موجود است، گاه با اتکای به قرآن و گاه اخبار آورده است و برخی از آنها را تحلیل اجتماعی و ناشی از ملاحظات محتاطانه می‌داند؛ مانند اینکه «با وجود باور عامیانه، دروازه‌های بهشت برای هر دو جنس باز خواهد بود؛ اما محمد سخنی از همنشینان مذکر برای زنان برگزیده به میان نیاورد تا حسادت شوهران قبلی‌شان را برنیانگیزد و خوشبختی‌شان را با تصور ازدواج ابدی برهم نزند». او حتی به این توجه می‌دهد که با وجود سروصدایی که درباره جنبه‌های «بهشت شهوانی» مطرح شده است، «پیامبر به صراحت اعلام کرده است قدیسان و شهیدانی که به سعادت مشاهده خدا بار می‌یابند، همه لذت‌های پست‌تر را فراموش می‌کنند و خوار خواهند داشت».

بحث تاریخی او از شروع بعثت و فعالیت‌های رسول (ص) از بند ۳۲ [Mahometpreaches at Mecca, A.D. 609] آغاز می‌شود. او به گزارش‌های مختلف اشاره دارد؛ از جمله اینکه علی (ع) نخستین کسی بود که در مجلسی که از بزرگان در مکه برگزار شد، به اسلام ایمان

آورد: «او گفت: ای پیامبر، من همان کسی هستم که تو را یاری خواهد کرد. هرکس برابر تو بایستد، دندان هایش را خرد و چشمانش را کنده، پاهایش را شکسته و شکمش را باز خواهم کرد. ای پیامبر، من وزیر تو بر آنان خواهم بود». گیبون این تعابیر را از منابع مورد استفاده خود آورده است. او تأکید دارد محمد بر آزادی عقیده تأکید داشت و از اجبار دین خودداری می‌کرد؛ این مسئله به دو دلیل بود: نخست عقلانیت او؛ دیگر ضعف قدرت او. در بند ۳۳ [Is opposed by the Koreish, A.D. 613-622.] از مخالفت‌های قریش در فاصله سال‌های ۶۱۳ تا ۶۲۲ - زمان هجرت - سخن می‌گوید. ابوطالب را بر اساس روایات اهل سنت در زمره مخالفان می‌آورد؛ اما بر حفاظت او از رسول (ص) تأکید دارد. «حکمت و میانجی‌گری ابوطالب، جناح‌های متعصب مذهبی را از خشونت بازداشت. ضعیف‌ترین یا ترسوترین پیروان به حبشه پناه بردند و پیامبر به مکان‌های محافظت شده‌ای در شهر و مناطق روستایی کناره جست». نکاتی که او در تحلیل وقایع این دوره می‌گوید، برخی همچنان تازگی دارد. قریش تصمیم بر کشتن محمد گرفتند تا خیال همه را راحت کنند. محمد در حالی که علی جای او خوابیده بود، از مکه خارج شد. «قاتلان بر در ورودی مراقب بودند؛ اما با هیکل علی که روی تخت خوابیده بود و خود را با ردای سبز پیامبر پوشانده بود، فریب خوردند. قریش پارسایی این جوان دلاور را ارج می‌نهاد؛ اگرچه برخی از اشعار باقی مانده از او، تصویری جالب از اضطرابش، مهربانی‌اش و ایمان دینی‌اش را در آن زمان نشان می‌دهد». در ادامه از پذیرش او توسط مدینه در همان سال ۶۲۲ سخن می‌گوید و اینکه از او استقبال کردند.

در بند ۳۴ [Received as prince of Medina, A.D. 622.] و ۳۵ [His regal dignity, A.D. 622-632.] از آشنایی‌اش با مردمان مدینه، توافق با آنها و به دست گرفتن رهبری سیاسی و مذهبی آنجا سخن به میان می‌آید. اکنون او هم پادشاه است و هم رهبر مذهبی: «محمد پس از استقرار در مدینه، دو نقش پادشاه و رهبر مذهبی را بر عهده گرفت. نافرمانی از داوری که حکمش وحی الهی بود، کفر محسوب می‌شد». یک زندگی ساده، خانه و مسجد ساده، منبری از چوب نخل و با حرمت بالایی که میان مردم داشت و آب غسل یا وضویش را جمع می‌کردند تا برکت زندگی آنان باشد.

در بند ۳۶ [He declares war against the infidels] از جنگ و جنبه‌های تئوریک آن قبل از ورود به شرح نبردهای بدر و احد و خندق سخن به میان می‌آید. آگاهییم که داستان اسلام

و شمشیر از دیرباز محل بحث بوده است و از انتقادهای رایجی بود که کشیشان مسیحی به اسلام مطرح می‌کردند. اتفاقاً این نقطه‌ای است که نشان می‌دهد کسانی که به نگارش زندگی‌نامه محمد می‌پرداختند، چه نگاهی به او داشتند و در اینجا چه قضاوتی می‌کردند. فضای موجود به شدت علیه اسلام بود و به آیات قرآن تا وقایع تاریخی استناد می‌شد. گیبون ابتدا دو نکته را یاد می‌کند؛ اول اینکه محمد از سلاح برای دفع ظلم دیگران استفاده کرد. این اصل همیشه بخشی از جنگ‌ها را توجیه می‌کند. از سوی دیگر، در یک مرحله طولانی با روش ملایم و تبلیغ کار کرد؛ اما زمانی رسید که «فصل صبر و بردباری به پایان رسید» و طبعاً به جنگ متوسل شد. از اینها که بگذریم، هنوز هم قوانین اسلام در مقایسه با قوانین جنگی یهود، بسیار ملایم به نظر می‌رسید. «قوانین نظامی عبرانیان هنوز هم سخت‌گیرانه‌تر از قوانین قانون‌گذار عرب است.» تازه آنکه محمد سه راه برابر مردم می‌گذاشت: «دوستی کردن، تسلیم شدن یا جنگیدن». درباره نکاتی که گفته شد، عبارات خود او گویاست: «محمد در حالی که به صورت صلح‌آمیز و بشردوستانه پیام خود را انتشار می‌داد، مورد ظلم و ستم هموطنان خود قرار گرفت و از آنجا اخراج شد». عمل مسلمانان بعدی را هم نباید به پای حضرت محمد گذاشت: «فضایل او مانند بردباری و تواضع نباید با افراط و تعصب بعضی از رهبران مذهبی و مقامات قدرتمند بعدی که ادعا می‌کردند به نام او عمل می‌کنند، اشتباه شود». اینها پاسخ‌های رایج خود مسلمانان به بحث جهاد است. گیبون بعد از آن از ستایش اسلام از جنگ، شهادت در راه خدا، بهره‌برداری از منافع جنگ و گرفتن اسیران زن و مرد و موارد دیگر مواردی را بیان می‌کند. مورخی غیردینی مانند گیبون در میان انبوهی از انتقادهای کلیسا از اسلام و محمد (ص)، چنین مسیری را برای رهایی از آنان طی کرده است. در بندهای ۳۷ [His defensive war against the Koreish of Mecca] و ۳۸ [Battle of Beder, 623] از اصل جنگ و جنگ بدر سخن گفته شده است. گیبون جزئیات کمی در این باره و جنگ احد می‌گوید و طبیعی است که قصد تفصیل نداشته است. بندهای ۳۹ [of Ohud, 623] و ۴۰ [The nations or the ditch, 625] درباره جنگ احد و خندق و طبعاً کوتاه است. در نبرد خندق اشاره به حکمت محمد و شجاعت علی دارد: «حکمت محمد مانع از یک درگیری همگانی شد. شجاعت علی در مبارزه‌های یک‌به‌یک و فردی با دشمن نمایان شد».

در بند ۴۱ [Mahomet subdues the Jews of Arabia, A.D. 623-627.] گزارش برخوردها و نبردها با یهودیان آمده است و تقریباً همان روایات رسمی است که از آن جمله ماجرای

بنی قریظه است. تعبیر تند او این است که «پیامبر سخت دلانه به قتل دشمنان بی دفاعش نگریست». درباره واقعه خیبر نیز اخبار رسمی را می آورد و نقش امام علی (ع) را برجسته می کند؛ اما بلندکردن در بزرگ را خیال پردازی خوانده است: «پیامبر با الگوی علی که به او لقب "شیرخدا" را اعطا کرد، ایمان و شجاعت مردانش را احیا کرد. احتمالاً اینکه یک پهلوان یهودی بلندقد به ضرب شمشیر علی از میان به دو نیم شده است، صحت دارد؛ اما داستان هایی که می گویند علی دروازه قلعه ای را با دست های خود از جا درآورد و سپری غول آسا را با یک دست بلند کرد، خیال پردازی به نظر می رسند». چنان که اشاره شد، برداشت های تند و خاص وی در مواردی، مطابق روایات اهل سنت در گزارش این وقایع است.

در بند ۴۲ [Submission of Mecca, A.D. 629.] سخن از حدیبیه و سپس فتح مکه است؛ خوابی که تأویل شد و از نظر گیبون آنچه را قرآن اشاره می کند که فتح مکه، تأویل رؤیایی بود که محمد دیده بود، در واقع خواب بی اساسی است که به وحی بدل شده است. گیبون در جایگاه مورخی نامسلمان چه چیزی جز این می تواند بگوید؟ او در اینجا محمد را «سیاستمداری آرام و محتاط» وصف می کند؛ کسی که حاضر شد عنوان رسول خدا هم در قرارداد حدیبیه حذف شود. وی گزارشی از گردآمدن سپاهی بزرگ برای فتح مکه به دست می دهد و باز هم از سیاست محمد (ص) ستایش می کند: «پیروان زخم خورده اش می خواستند دستور کشتار را اجرا کنند یا مانع شوند. آن تبعیدی پیروز به جای اینکه تسلیم احساسات خود و پیروانش شود، گناه مکیان را بخشید و فرقه های آن شهر را متحد کرد». بهتر است برای دانستن مدل تحلیل او این جمله را هم بیاوریم: «مردم مکه با پذیرش اسلام بخشوده شدند. پس از هفت سال تبعید، دعوت کننده فراری در قامت ملک و پیامبر به سرزمین مادری اش بازگشت. سیصد و شصت بت درون کعبه به گونه ای خفت آمیز نابود شد. خانه خدا تطهیر و پیراسته شد. رسول دوباره تکالیف زائر را به جا آورد تا سرمشقی برای آیندگان باشد؛ قانونی دائمی وضع شد که هیچ کافری نباید به شهر مقدس پا بگذارد».

بند ۴۳ [Conquest of Arabia, A.D. 629-632.] درباره فتح مکه است؛ گزارشی از وقایع و تحلیل اوضاع و ختم آن با این جمله که «مکه صادقانه به دین سودآور قرآن گروید». بند ۴۴ [First war of the Mahometans against the Roman empire, A.D. 629, 630.] به

جنگ موته می‌پردازد و گویی هدف این گزارش آن است تا خالد در جایگاه یک فرمانده نیرومند - پس از کشته شدن سه فرمانده در جمع و جور کردن سپاهیان و نجات از آن معرکه - از دل آن بیرون آید. گیبون در پایان این بند می‌نویسد: «محمد به اتباع مسیحی خود بی‌درنگ امنیت جانی، آزادی تجارت، مالکیت اموال و تساهل مذهبی اعطا کرد».

بند ۴۵ [Death of Mahomet, A.D. 632, June 7.] درباره رحلت محمد (ص) است. او از تهمت یونانی‌ها یاد می‌کند که می‌گفتند محمد صرع داشته است. از بیماری حضرت یاد می‌کند که گاه او را از هوش می‌برده است. اخبار دیگر همان اخبار رایج است؛ اینکه بر منبر رفت و از مردم خواست به هر کسی ظلم کرده، همین جا بیاید و تقاص کند. اینکه ابوبکر انتخاب کرد جای او نماز بخواند و از او به عنوان دوست قدیمی و وفادار محمد یاد می‌کند. محمد «با دوران‌دیشی از یک نصب صریح خودداری کرد و بدین ترتیب از خطر و حسادت جلوگیری کرد». حتی این خبر که وقتی درگذشت، «سرش بر زانوی عایشه محبوب‌ترین همسرش قرار داشت» را نقل کرده است. چنان‌که اشاره شد، اینها اخباری است که حکومت همان وقت و بعدها در اختیار مردم گذاشته است. وی در جایی دیگر نکته مهمی درباره عایشه در همین ایام می‌گوید که اشاره خواهیم کرد.

۵۵

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

گیبون پس از عبور از وقایع تاریخی از بعثت تا جنگ‌ها و سپس رحلت، به ویژگی‌های پیامبر (ص) می‌پردازد. نگرانی گیبون در نگارش بند ۴۶ [His character] این است که چطور از پس دوازده قرن می‌تواند شخصیت او را ترسیم کند؛ اما به هر حال باید آنچه را دریافته است بیان کند: «به نظر می‌رسد بنیان‌گذار آن انقلاب بزرگ، خصلتی پارسایانه و ژرف‌اندیشانه داشته است؛ چون ازدواج او را از تنگدستی رهانید، از تلاش برای کسب قدرت و پول پرهیز کرد و تا چهل سالگی با صفا و صداقت زندگی کرد و اگر آن هنگام از دنیا رفته بود، مردی گمنام می‌ماند. انگاره یکتایی خدا بیشترین سازگاری را با طبع و خرد آدمی دارد». با این وجود او نمی‌تواند تأثیر مختصر یهودیان و مسیحیان را روی اندیشه‌های او به‌ویژه در پرهیز از بت‌پرستی نادیده انگارد؛ حتی اینکه برخی از افکار شورمندان و مکاشفه‌های خود را وحی عنوان کند. این تصور که دعوتی با خلوص آغاز شود، اما به تدریج کفاری را که «دعوی او را با وجود برهان‌هایش رد می‌کنند و زندگی او را تهدید می‌کنند»، تحمل نکند و سختگیری آغاز شود، مطرح می‌کند. گیبون با رفتارهای سیاسی که در این دوره با یهودیان یا کافران شد، با وجود آنکه می‌پذیرد محمد در تمرین

حکومت سیاسی از شدت سختگیرانه تعصب کاست، روی خوش نشان نمی‌دهد. تصویری که او می‌دهد از این زاویه است که کسی که برای حقیقت تلاش می‌کند، می‌تواند پاره‌ای از اقدامات تند خودش را توجیه کند، اما تشخیص آن دشوار است. ضمن آنکه در این میانه، رفتارهایی وجود دارد که لایه‌های صداقت و خلوص را حتی در دورانی که سختگیری زیاد است، می‌تواند نشان دهد. به هر حال گیبون در اینجا سخت‌ترین مرحله را بیان می‌کند؛ اما اساساً نمی‌تواند از دوره‌ای کردن زندگی پیامبر (ص) به دورانی که شیدایی بیشتر است و دوره‌ای که او برای آن - گاه از زبان تاریخ‌نویسان - عنوان فریب را به کار می‌برد، خودداری کند. این دومرحله‌ای بودن بعدها مورد توجه دیگر ناقدان محمد قرار گرفت، هرچند برای مؤمنان همان‌ها نیز اقداماتی لازم برای استوار کردن دین و حقیقت بوده است و پاسخ‌های زیادی به این قبیل اتهام‌ها در دو قرن اخیر داده‌اند.

گیبون یک بند دیگر [Private life of Mahomet, A.D. 632, June 7. : ۴۷] را باز به «حیات شخصی پیامبر» اختصاص داده است. این بند نه به جنبه‌های کلی زندگی او در رهبری دینی و سیاسی، بلکه متمرکز بر زندگی شخصی اوست. فهرستی از اقدامات ساده‌زیستانه ایشان را آورده است: «پیامبر خدا خود را به کارهای پرزحمت خانواده مشغول می‌کرد: آتش را روشن می‌کرد، زمین را می‌روید، گوسفندان را می‌دوشید و با دستان خود به ترمیم کفش و لباس پشمینش می‌پرداخت. او که از ریاضت‌ها و فضیلت‌های معتکفان تارک دنیا بیزار بود، بدون زحمت یا خودنمایی قوت میانه‌روانه‌ای به سبک یک عرب یا یک سرباز داشت. در مناسبت‌های ویژه از صحابه‌اش با غذای وافر و بی‌تکلف پذیرایی می‌کرد؛ اما در زندگی خانوادگی‌اش، گاه هفته‌ها می‌گذشت بدون اینکه آتشی در اجاق خانه پیامبر روشن شود. با سرمشق خود تحریم شراب را تأیید کرد...» و این توصیف‌ها ادامه می‌یابد. محمد درباره لذت‌بردن از زن و عطر صراحت داشت و می‌گفت شورش ایمانش با این لذات تقویت می‌شود. از انتقادهای همیشگی کلیسا، بحث ازدواج‌های پیامبر (ص) است. او زنای محصن را نهی کرد، محدودیت چهار همسر گذاشت؛ اما دست خودش باز بود. با این حال گیبون می‌گوید: «اگر تعداد هفتصد همسر و سیصد متعه سلیمان حکیم را به یاد داشته باشیم، به زهد آن عرب تعظیم خواهیم کرد که دست بالا پانزده تا هفده همسر داشت». او بر اساس روایات موجود در منابع اهل سنت، داستان افک و ماجراهای زید و ماریه را هم آورده است. طبعاً

در میان این روایات، برداشت‌های خودش را هم دارد. همه آنچه را درباره محمد و زنان گفته شده است، با یک جمله کنار می‌گذارد که «توجیه جدی‌تر و منطقی‌تر را می‌توان از وفاداری‌اش به خدیجه برداشت کرد. طی بیست و چهار سال زندگی مشترک، شوهر جوان‌ترش از حق چند همسری صرف‌نظر کرد و غرور یا لطافت آن خاتون ارجمند با حضور یک رقیب هتک‌نشد». یک بار هم که عایشه در برابر یاد‌های مکرر محمد از همسر سابقش، پیری خدیجه را به رخ ایشان کشید، پیامبر گفت: «نه، به خدا سوگند، هرگز کسی بهتر از او نخواهد بود؛ او در زمانی که مردم از من روی‌گردان بودند، به من ایمان آورد. وقتی فقیر بودم و همگان مرا آزار می‌دادند، نیازهایم را تأمین کرد». به هر حال اگر سنگینی فشارهای دستگاه تبلیغاتی کلیسا را در طول هزار سال در این زمینه به یاد داشته باشیم، اهمیت پاره‌ای از اظهارات توجیهی گیبون را بهتر درک خواهیم کرد.

در بند ۴۸ [and children.] یادی از فرزندان محمد دارد که با وجود تعدد زوجات، فرزندان چندان نبودند. ابراهیم هم که درگذشت، کسانی شماتت کردند؛ اما محمد «مسلمانان را از خرافات یا تملق‌گویی بازداشت» که اشاره می‌کند هم‌زمان خورشیدگرفتگی شد و کسانی آن را به دلیل درگذشت ابراهیم نسبت دادند. شگفت که در اینجا متوجه فاطمه می‌شود و اینکه او همسر پسرعمویش علی شد و نسلی برآمد. اینجا بندی ویژه برای معرفی «شخصیت علی» دارد (بند ۴۹: Character of Ali). شناخت گیبون از امام علی (ع) و جایگاه او جالب است و اینکه این را بر اساس مطالعه چه منبعی دریافته مهم. او می‌گوید: «عواملی نظیر تولد، پیوند خانوادگی و شخصیت می‌توانست حق تقدم او را برای حکمرانی عربستان پس از محمد را توجیه کند... حرارت و فضیلت علی همواره از تمام ایمان‌آوردگان بعدی فراتر بود. او ویژگی‌های شاعر، سرباز و قدیس را در خود جمع کرده بود؛ حکمت‌های او هنوز در مجموعه‌ای از گفتارهای اخلاقی و دینی جاودان است؛ در مناظره‌ها یا نبردها، همه مخالفان در برابر بلاغت و شجاعت او با زبان یا شمشیر شکست می‌خوردند. از آغاز پیامبری تا پس از تشییع جنازه‌اش، پیامبر همواره دوستی بزرگوار داشت که خوش داشت او را برادر، جانشین و یاری‌دهنده‌ای وفادار مانند هارون برای موسی بنامد». روشن است که گیبون در این اندیشه است که علی می‌بایست جانشین محمد می‌شد و همه چیز فراهم بوده است، اما چه اتفاقی افتاده است که چنین نشده مهم است: «شاید نگرانی از تقسیم قدرت یا

مخالفت، تصمیم محمد را به تأخیر انداخت. در بستر بیماری اش با دسیسه چینی عایشه دختر ابوبکر و دشمن علی روبرو شد». عبارت او این است:

Character of Ali.

The birth, the alliance, the character of Ali, which exalted him above the rest of his countrymen, might justify his claim to the vacant throne of Arabia. The son of Abu Taleb was, in his own right, the chief of the family of Hashem, and the hereditary prince or guardian of the city and temple of Mecca. The light of prophecy was extinct; but the husband of Fatima might expect the inheritance and blessing of her father: the Arabs had sometimes been patient of a female reign; and the two grandsons of the prophet had often been fondled in his lap, and shown in his pulpit as the hope of his age, and the chief of the youth of paradise. The first of the true believers might aspire to march before them in this world and in the next; and if some were of a graver and more rigid cast, the zeal and virtue of Ali were never outstripped by any recent proselyte. He united the qualifications of a poet, a soldier, and a saint: his wisdom still breathes in a collection of moral and religious sayings; (167) and every antagonist, in the combats of the tongue or of the sword, was subdued by his eloquence and valour. From the first hour of his mission to the last rites of his funeral, the apostle was never forsaken by a generous friend, whom he delighted to name his brother, his vicegerent, and the faithful Aaron of a second Moses. The son of Abu Taleb was afterwards reproached for neglecting to secure his interest by a solemn declaration of his right, which would have silenced all competition, and sealed his succession by the decrees of Heaven. But the unsuspecting hero confided in himself: the jealousy of empire, and perhaps the fear of opposition, might suspend the resolutions of Mahomet; and the bed of sickness was besieged by the artful Ayesha, the daughter of Abubeker, and the enemy of Ali.

این نکته که او درباره حکمت‌های امام علی (ع) سخن می‌گوید، مربوط به کتابی است که سایمون اوکلی در سال ۱۷۱۷ میلادی با انتخاب ۱۶۹ حکمت از سخنان امام علی از غرر الحکم، آنها را به انگلیسی ترجمه و منتشر کرد. این متن مورد توجه گیبون قرار گرفته است.

بند ۵۰ [Reign of Abubeker; A.D. 632, June 7.] درباره ابوبکر، بند ۵۱ [Omar, A.D, July 24] و بند ۵۲ [of Othman, A. D. 644. November 6I] درباره عثمان است. گیبون تأکید دارد که «فقط هاشمیان از بیعت خودداری کردند و مهترشان بیش از شش ماه در خانه اش عزلتی از سرمخالفت» داشت. در نهایت راضی شد؛ اما حاضر به پذیرفتن مشارکت در حکومت نشد. برخی اطلاعات در این بخش از نظر تاریخی دقیق نیست؛ همچنین بسیار کوتاه نوشته شده است. درباره عثمان فقط یک نیم سطر دارد و بلافاصله سخن از آمدن امام علی (ع) دارد: «پس از سومین خلیفه و بیست و چهار سال پس از مرگ پیامبر بود که علی با گزینش مردم به مقام ریاست دنیوی و دینی رسید. عادات و رسوم عرب‌ها، سادگی بدوی اش را حفظ کرده بود و پسر ابوطالب از زرق و برق و تکبر دنیوی بیزار بود. در وقت نماز، با لباس نازک پنبه‌ای بر تن و عمامه‌ای زمخت بر سرش، کفش‌هایش در یک دست و کمانی که به جای چوب‌دستی در دست دیگر می‌گرفت، به مسجد مدینه می‌رفت. اصحاب پیامبر و سرکردگان قبایل به حاکم تازه‌شان تهنیت گفتند و به نشانه وفاداری و فرمانبرداری شان با دست راست خود با او بیعت کردند».

این دومین بار، بلکه سومین بار است که او پای امام علی (ع) را به میانه بحث باز می‌کند تا از او تعریف و ستایش کند. به مناسبت نام عثمان و نیز جایگاه امام علی (ع) که به یقین می‌دانست او امام شیعیان است، بند ۵۳ [Discord of the Turks and Persians.] را به اختلاف ترکان و ایرانیان بر سر تشیع و تسنن اختصاص می‌دهد. نتیجه اینکه مسلمانان دو گروه هستند: «گروه اول که شیعیان یا فرقه‌گرایان خوانده می‌شوند، اصل جدیدی به اصول اعتقادی اسلام افزودند: اگر محمد رسول خداست، صحابی اش علی خلیفه خداست». از نظر گیبون، روش زندگی چهار خلیفه اول همسان بوده است: «تاریخ‌نگاری که بی طرفانه و بدون تعصب چهار خلیفه را بسنجد، به متانت حکم می‌کند که سلوکشان به یک اندازه پاک و سرمشق‌آفرین است؛ شور و شوق آنها سرشار و احتمالاً صادقانه بود». او تحت تأثیر اخبار و گزارش‌های رسمی در این باره است.

گیبون شورش بر عثمان را در ادامه بند ۵۳ و بند ۵۴ [Death of Othman, A.D. 655, June 18] آورده است. اشاره‌ای به این دارد که ایرانیان از سر بی‌خردی مرگ او را جشن می‌گیرند. شاید گیبون این را با مطلب دیگری مربوط به نهم ربیع خلط کرده است. اشاره‌ای هم به موضع امام علی (ع) در برابر قتل عثمان دارد که می‌گوید مطمئن نیست موضع او همان

است که نشان می‌داد و اینکه به هر حال از کشته شدن او منتفع شد. این استدلال را همان زمان معاویه و دیگران هم مطرح کردند که چون او به قدرت رسید، لابد به نوعی در آن شورش دست داشته است. اشاره کردیم که اینجا قصد پاسخ‌گویی به مطالب گیبون نیست و روشن است که درباره بسیاری از این مطالب گزارش‌ها و دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد.

گیبون تازه در بند ۵۵ [Reign of Ali, A.D. 655-660.] به بیان رویدادهای زمان خلافت علی (ع) (سال‌های ۶۵۵ تا ۶۶۰) می‌پردازد. سختگیری او در آغازین روزها در برابر طلحه و زبیر در ندادن امتیازات را از روی شتاب‌زدگی و بی‌دقتی جوانی می‌داند. باز از نقش عایشه در جنگ جمل در همراهی طلحه و زبیر سخن می‌گوید: «عایشه همسر پیامبر که تا آخرین ساعت عمرش از همسر و فرزندان فاطمه کینه‌ای لجوجانه در دل داشت، آنها را همراهی می‌کرد. مسلمانانی که معقول‌تر از دیگران بودند، برآشفته شده بودند که چرا مادر مؤمنان باید جسم و شخصیت خود را در یک اردوگاه جنگی بروز دهد؛ اما توده‌های متعصب اعتقاد داشتند حضورش باعث مقدس شدن حق‌خواهی آنان خواهد شد و موفقیت حرکتشان را تضمین خواهد کرد». سپس به جنگ جمل و صفین و آن‌گاه خوارج می‌پردازد و می‌گوید: «نافرمانی و تعصب نیروهای علی باعث شد پیروزی قطعی به چنگ او نیاید». علی با توطئه خوارج کشته شد و «مزار علی از چشم حاکم مستبد آل‌امیه پنهان بود» تا آنکه در قرن چهارم آشکار شد. «هزاران نفر از شیعیان در زمین مقدس در کنار ولیّ خدا دفن می‌شوند و زیارت‌های پرشمار و سالانه ایرانیان که این زیارت را دارای فضیلتی مساوی با حج می‌دانند، باعث رونق و سرزندگی بیابان می‌شود». روشن است که گیبون با بسیاری از سفرنامه‌های فرنگی‌ها که شرح سفر به ایران و عراق بوده‌اند، آشنایی داشته است.

عبارت گیبون در بند ۵۶ [Reign of Moawiyah, A.D. 655, or 661-680] درباره خلافت معاویه در سال‌های (۶۵۵ یا ۶۶۱-۶۸۰) و ابتدا در خصوص ابوسفیان این است: «آزاردهندگان محمد، میراث‌فرزندان را غصب کردند و مدافعان بت‌پرستی به امیران دین و امپراطوری‌اش تبدیل شدند. مخالفت ابوسفیان شدید و لجوجانه بود. ایمانش دیرهنگام و با اکره بود. دین جدیدش تحت تأثیر ضرورت و منافع شخصی تثبیت شد. او خدمت کرد و جنگید، شاید هم ایمان آورد...». سپس درباره معاویه می‌نویسد: «وظیفه

مقدس تعقیب قاتلین عثمان، اهرم و دستاویزی برای جاه طلبی او شد. لباس خونین خلیفه شهید را در مسجد دمشق به نمایش گذارد. امیر بر سرنوشت خویشاوند مقتولش سوگواری کرد و شصت هزار شامی را با سوگند وفاداری و انتقام همراه خود کرد». همچنین درباره یزید می نویسد: «پسرش یزید که جوانی سست و هرزه بود، به عنوان امیرمؤمنان و جانشین پیامبر خدا معرفی شد». روشن است که گیبون در ازای همدلی با علی، برابر معاویه و فرزندش قرار گرفته است.

بند ۵۷. [Death of Hosein, A.D. 680, October 10.] درباره امام حسین (ع) است. شروع گیبون ستایش آمیز است و البته پاره ای اخبار نادرست هم دارد. چند سطری درباره شخصیت و سابقه امام و بعد هم وقایع منجر به عاشورا دارد. «حسین برادر کوچک تر حسن که مثل او پارسا و وارسته بود، وارث باقی مانده خلق و خوی پدرش بود و در محاصره قسطنطنیه بر ضد مسیحیان با سربلندی خدمت کرد»، خبری که درست نیست. اخبار حمایت کوفیان و حرکت امام حسین و محاصره شدن او در کربلا تا سخت شدن اوضاع دارد. خواهرش که اینجا نامش را فاطمه - نه زینب - آورده، مویه کرد و حسین او را آرام کرد. شب عاشورا از همراهانش خواست او را بگذارند و بروند و باقی ماجرا که روشن است، گیبون را تحت تأثیر قرار داده است. او می گوید در مقابل درخواست حسین: «اما آنها یک صدا از ترک سرور گران مایه خود یا زندگی پس از او بیزاری جستند و شجاعتشان با عبادتی غیورانه و وعده بهشت مستحکم شد. صبح آن روز سرنوشت ساز، حسین با شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر بر پشت اسب سوار شد. گروه شهادت طلبش فقط شامل سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده نظام بود. آنها به رسم عرب ها خود را از طرفین و از پشت سر با طناب های خیمه و خندق عمیقی پر از هیزم های مشتعل ایمن کرده بودند. دشمن با اکراه پیش آمد و یکی از فرماندهانشان با سی نفر به سمت حسین گریخت تا در این مرگ گریزناپذیر شریک شود. در تمام درگیری های مستقیم و جنگ های تن به تن، فاطمیان شکست ناپذیر بودند؛ اما جمع کثیر محاصره کنندگان آنها را از دور با پرتاب بی وقفه پیکان ها مجروح می کردند و اسبان و مردان یکی پس از دیگری کشته می شدند. هنگام نماز طرفین آتش بس کردند. سرانجام با مرگ آخرین اصحاب حسین جنگ پایان یافت. حسین تنها، خسته و مجروح در ورودی خیمه اش بر زمین نشست. در حالی که قطره ای آب می نوشید، پیکانی به دهانش اصابت کرد. پسر و برادرزاده اش دو جوان زیباروی در آغوشش جان دادند. او دست های

خونین‌اش را به سوی آسمان بلند کرد و برای زندگان و مردگان دعای خاک‌سپاری خواند. خواهرش سراپا نومیادی از خیمه بیرون آمد و فرمانده کوفی را سوگند داد که اجازه ندهد حسین برابر چشمش کشته شود؛ اشکی از ریش آن فرمانده سرازیر شد و چون آن قهرمان رو به موت خود را به میان سربازانش انداخت، شجاع‌ترینشان از هرسو هراسان عقب‌نشینی می‌کرد. شمر سنگ‌دل، همو که نامش مایه انزجار مؤمنان است، بزدلی‌شان را نکوهش کرد و نوه پیامبر با سی‌وسه ضربه نیزه و شمشیر به قتل رسید. پس از آنکه بدنش را لگدمال کردند، سر او را به کاخ کوفه بردند».

یکی از عبارات بسیار مشهور او در پایان این بخش آمده است که تا به امروز در ایام محرم و صفر به عنوان نمونه‌ای از توجه غیر مسلمانان به ماجرای امام حسین (ع) از گیبون نقل می‌شود: «در زمانه و اقلیمی دوردست، صحنه سوگناک مرگ حسین، دلسوزی بی‌عاطفه‌ترین مخاطب را نیز بر می‌انگیزد».

دل‌بستگی شیعیان را هم به امام حسین (ع) در ایام عاشورا، چنین مورد تأکید قرار می‌دهد: «در سالگرد شهادتش، دلدادگان ایرانی عاشقانه به زیارت مزارش می‌روند و جان‌های خود را سراپا به شور دینی سوگ و خشم می‌سپارند». در اینجا برای چندمین بار همراهی گیبون را با این خاندان مشاهده می‌کنیم؛ به طوری که در بند ۵۸ [Posterity of Mahomet and Ali] زیر عنوان «اولاد محمد و علی» باز مطالبی آورده است. نخستین آن بازگشت اسیران از شام به مدینه است و اینکه یزید از راه ترحم آنان را به مدینه فرستاد؛ در حالی که پیشنهاد برخی از اطرافیانش نبود کردن آنان بود. در اینجا گذرا شرحی از وضع امامان شیعه و حتی غیبت می‌دهد: «مزارهایشان در مکه یا مدینه یا در کرانه‌های فرات یا در استان خراسان، هنوز زیارتگاه پیروان شیفته فرقه‌شان است». همین‌طور از اهمیت علویان و دولت‌هایی که به این نام به قدرت رسیده‌اند، از جمله صفویه یاد می‌کند: «در میان شاهان، دانشمندان، اشراف، بازرگانان یا گدایان، جمعیت زیادی از نوادگان ساختگی یا واقعی محمد و علی به عنوان شیخ یا شریف یا امیر مشرف شده‌اند. در امپراطوری عثمانی، آنها با دستار سبزی که بر سر می‌بندند، تمایز می‌یابند؛ از خزانه مقرری دریافت می‌کنند؛ فقط به سردسته خود پاسخگو هستند». نکته‌ای که وی در پاورقی درباره عتبات می‌آورد و اینکه اینها زیر سلطه ترکان است، جالب است. «نیبور دانمارکی شاید تنها مسافر اروپایی باشد که جرئت سفر به مشهد علی و مشهد حسین را داشته است. این دو مقبره در دست

ترک‌هاست که زیارت شیعیان کافر مآب ایران را تحمل می‌کنند و از آنها مالیات می‌ستانند». وی سپس می‌افزاید: «مراسم درگذشت حسین را سرژان شاردن به تفصیل وصف کرده است، مسافری که اغلب ستوده‌ام». پیش از این هم اشاره کردیم که او مقدار زیادی از آشنایی‌اش با فرهنگ شیعی و ایرانی را مدیون شاردن است.

سه بند پایانی فصل پنجاهم کتاب گیبون، باز به پیامبر و این بار از زاویه میراثی که از او برجای مانده، اختصاص دارد: «استعدادهای محمد سزاوار تحسین است؛ اما موفقیتش شاید بیش از اندازه تحسین ما را برانگیزد». «محمد هم به تبلیغ و هم به جنگ برانگیخته می‌شد و این ترکیب مزیتش را بالا برد و به پیروزی‌اش کمک کرد... محمد هم در سخنوری آموزش دیده بود و هم در رزم». تقریباً همه این چند سطر ذیل بند ۵۹ [Success of Mahomet.] با عنوان «موفقیت محمد» ستایش‌آمیز است. خلاصه نکاتی که درباره موفقیت وی و احیاناً مخالفت‌ها با او بود، در این جمله است: «صدای محمد عرب‌ها را به آزادی، پیروزی، جنگ و غارت می‌فراخواند، به ارضای غرایزشان در حیات این جهان و جهان آخرت. محدودیت‌هایی که وضع کرد، موجب ایمان به پیامبری‌اش و آزمایش اطاعت مردم می‌شد و تنها چیزی که در طول زندگی‌اش مخالفت برانگیخت، باور منطقی‌اش به یگانگی و کمال خداوند بود». اشاره اخیر، مخالفت بت‌پرستان با عقیده توحیدی اوست.

اما اینکه چرا این دین دوام آورد، نکته‌ای است که در بند ۶۰ [Permanency of his religion] با عنوان «دوام دینش» به آن پرداخته است: «آنچه شگفت‌انگیز است این نیست که دین او گسترش یافت، بلکه آن است که دوام یافته است». او انگشت روی توحید و سادگی اسلام و خلاصه شدن آن در دو نکته می‌نهد: خدا یکی است و محمد رسول اوست. در نگاه مسلمانان، نه خداوند به سطح بت فروکاسته شده و نه «منزلت پیامبر هرگز از محدوده فضایل بشری فراتر» رفته است. البته انتقادی از شیعیان دارد که به غلو باور دارند و می‌گویند ذات الهی در قالب ائمه ظاهر شده است. او می‌گوید اهل سنت این را «موهوم باوری» می‌دانند. گیبون در اینجا به پرستش مقدسین در کلیسا اشاره می‌کند و این باورها را با آن می‌سنجد و می‌کوشد آن را مهم نشان دهد. طبعاً روشن است که غالبان قدیم چنین باوری داشتند و مطلقاً امامیان بر این باور نبودند. گیبون از تفاوت مکاتب اسلامی و مسیحی سخن می‌گوید که اختلاف نظر درباره صفات خدا و جبر اختیار در مسیحیت و اسلام بوده و هست؛ اما «در میان مسلمانان هرگز مردم را به شورش

و کشور را به آشفتگی نکشانده است». روشن است که انتقاد او به دستگاه کلیسا و مسئله تفتیش عقاید است.

نکته دیگر، سادگی روحانیون مسلمان است که آن را در این باره، یعنی باقی ماندن دین اسلام مهم می‌داند و پیدا است که باز به چه کسانی طعنه می‌زند. در عبارتی، سالم ماندن جامعه مسلمانی از اختلاف‌ها را به دلیل یگانگی دستگاه سلطنت و روحانیت در اسلام می‌داند که خلفا با دخالت، هر نوع نوآوری و بدعت دینی را از بین می‌بردند. با این وجود این بند به گونه‌ای روشن در نقد کلیسا و رفتارهای آنهاست و او کوشیده است مسلمانان را از جهاتی بر آنان برتری دهد. البته در پایان انتقادی را هم عنوان می‌کند و که وقتی شما قرآن را از حاشیه اقیانوس اطلس تا عمق شرق اسلامی مبنای قانون و شریعت می‌دانید، در قانون‌گذاری بر اساس آن اگر متعصبانه صورت گیرد، اشکالاتی پیش خواهد آمد؛ به طوری که «قانون‌گذار بی‌سواد اغلب تحت تأثیر تعصبات خود و جامعه‌اش گمراه می‌شد»؛ چراکه بسا «آداب و رسوم صحراهای عربستان شاید با فراوانی و جمعیت اصفهان و قسطنطنیه سازگار نباشد». در این موارد راهی نیست جز آنکه «قاضی محترمانه قرآن را بر سر می‌گذارد و تفسیری هوشمندانه‌تر و سازگارتر با اصول عدالت، سنت‌ها و مصالح زمانه را جایگزین آن می‌کند».

هر آدمی در این حد را - از جمله محمد را - می‌توان از نظر تأثیرش بر سعادت همگانی مردم هم سنجید و این کاری است که گیبون می‌خواهد در آخرین بندی که درباره محمد و اسلام دارد [His merit towards his country: ۶۱] بیان کند. فرض کنید حرف یهودیان و مسیحیان درست باشد که محمد مأموریتی دروغین را ادعا کرده است؛ اما باید بدانیم «او صادقانه باور داشت که بنیاد دینش صحت و قداست انقلاب‌های دینی پیشین و فضایل و کرامات بنیانشان است. او خالصانه حقانیت و قداست ادیان پیشین و فضایل و معجزات بنیان‌گذاران آن ادیان را مبنای دین خود تلقی می‌کرد. بت‌های عربستان پیش حکومت خداوند شکسته شد؛ عبادت، روزه و صدقات، یعنی فنون عبادی ستایش‌انگیز یا معصومانه جایگزین خون قربانیان انسانی شد و پاداش‌ها و مجازات‌های خداوند در جهان آتی با تصاویری ترسیم شد که در نظر نسلی جاهل و شهوانی بسیار فهم‌پذیر بود» و می‌افزاید حتی اگر فرض کنیم قانون‌گذار خوبی هم نبوده است؛ اما «او روحیه دوستی و مهربانی در میان مؤمنان گسترانید؛ تمرین فضایل

اجتماعی را توصیه کرد و با قوانین و فرامینش از عطش انتقام و ستم به بیوه‌ها و یتیمان جلوگیری کرد. طوایف کینه‌توز بر محور ایمان و طاعت متحد شدند و شجاعتی که تا آن زمان بیهوده مصروف درگیری‌های داخلی می‌شد با قدرت معطوف به دشمن خارجی شد.

در اینجا گزارش گیبون درباره اسلام پایان می‌یابد. اکنون پس از مرور می‌توان در این باره سخن گفت که گیبون چه تصویری از محمد و اسلام در ذهن داشته است و این مسئله چه ارتباطی با مواجهه او با شرایط فرهنگی و دینی که در آن می‌زیست دارد. طبیعتاً نتایج تأملات او را به عنوان یک دانشمند و مورخ نابغه و مشهور در اروپای قرن هجدهم، به خوبی می‌توان درک کرد و همواره باید توجه داشت که او یک مورخ دینی نیست؛ همچنین به اسلام و وحی و عصمت نبی هم باور ندارد. به نظر می‌رسد فارغ از تعهد دینی یا غیر دینی، موضع او از اسلام و محمد ستایش‌آمیز است، گرچه همواره انتقادهایی هم دارد؛ اما او می‌داند اسلام، جنبشی اخلاقی - دینی است که بر عالم غلبه کرده، مردمان را به خود جذب کرده و توانسته است به مقدار زیادی بر جنبه اخلاقی عالم بیفزاید.

۶۵

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

آخرین پانویشت گیبون نوعی ارزیابی از نوشته‌هایی است که درباره حضرت محمد نوشته شده است. در این عبارت او کتابی را مورد حمله قرار می‌دهد که با وجود ادعاهای عجیب و غریب که درباره کار خود دارند، به نظر گیبون، هیچ چیزی بر معلومات او نیفزوده‌اند. اما نکته مهم این است که او می‌گوید نویسندگان این کتاب، نویسندگانی را که با نظر انصاف و بدون تعصب درباره محمد نوشته‌اند، مورد حمله قرار داده‌اند و به این ترتیب همدلی خود را با آنان نشان می‌دهد: «نویسندگان تاریخ جهانی مدرن (جلد اول و دوم) زندگی‌نامه محمد و سالنامه خلفا را در ۸۵۰ صفحه جمع‌آوری کرده‌اند. آنها مزیت خواندن و بررسی متون عربی را داشتند؛ اما با وجود لاف‌های گوش‌خراشان، نمی‌توانم پس از پایان کار خود یقین داشته باشم که اطلاعات چندانی را به من اضافه کرده‌اند. این مجموعه حجیم خسته‌کننده، فاقد حتی یک ذره فلسفه و ذوق است و نویسندگان از سر تعصب شدید خود دائماً بولتویلیه، سیل، گنیه و همه کسانی را که محمد را با همدلی یا حتی به انصاف بررسی کرده‌اند، آماج انتقاد قرار می‌دهند». درباره نسبت صرع‌دادن به محمد هم می‌نویسد: «سکته یا بیماری صرع محمد را ثوفانس، زوناراس و دیگر یونانیان مطرح کرده‌اند و هوتینگر (تاریخ شرق، ص ۱۰-۱۱)، پریدو (زندگی محمد، ص ۱۲) و ماراچی (القرآن، ج ۲، ص ۷۶۲-۷۶۳) بر اثر تعصب آشکار

حریصانه باور کرده‌اند». این موارد، نگاه نقادانه گیبون را به فضای داستان‌سازی‌های رایج و اینکه مورخانی آنها را از روی تعصب حریصانه باور کرده‌اند، نشان می‌دهد. در جای دیگری هم درباره سه نویسنده فرنگی می‌نویسد: «پریدو (Life of Mahomet، ص ۸۰ - ۹۰) و ماراچی (part iv، Prodrrom. Alcoran، ص ۴۹ - ۵۹) ضعف‌های محمد را با کینه‌توزی مبالغه‌آمیزی توصیف کرده‌اند». در جای دیگری هم در مقایسه میان دو گزارش‌نویس، چنین می‌گوید: «ماراچی اتهام‌زننده متعصب است؛ اما شاردن جواهرشناس، صاحب نگاهی فیلسوفانه، و ریلند محقق بی‌طرف بود». او چند مرتبه تعبیر ساده‌لوح را درباره الجنبایی از مورخان سست‌نویس دوره عثمانی به کار می‌برد که کتابش در اختیار گیبون یا منابع وی بوده است و نشان می‌دهد که بسیاری از آنچه منشأ توهمات نادرست درباره حضرت محمد و اسلام شده، ناشی از همین ساده‌لوحی است.

یادآوری و سپاس

ترجمه فصل پنجاهم کتاب گیبون، به توصیه این بنده خدا، توسط دوست عزیز جناب آقای کمال‌الدین دعایی صورت گرفت که از ایشان متشکرم. امیدوارم بتوانم در آینده نزدیک، این مقدمه را همراه با آن ترجمه منتشر کنم. طبعاً روشن است آنچه بنده در این مقاله از عبارات گیبون آورده‌ام، از همان ترجمه گرفته شده است. همان‌طور که گذشت در متن سه جلدی کتاب تاریخ زوال و انحطاط امپراتوری روم، ترجمه این فصل ارائه نشده است و لابد ملاحظات خاصی در کار بوده است.